

## رویکرد لیبرال کلاسیک در حوزه اقتصاد

ترجمه بهروز هادی زنوز

به نقل از فصل سوم کتاب اقتصاد سیاسی

نوشته بری کلارک، نشر اقتصاد فردا، سال ۱۳۹۹

لیبرالیسم کلاسیک همزمان با ظهور تدریجی سرمایه داری بسط یافت. همان نیروهای تاریخی که سرمایه داری را بوجود آوردند، از جمله عزم تجار و صاحبان صنایع برای رهایی از قدرت کلیسا و دولت، موجب برآمدن لیبرالیسم کلاسیک شدند. ریشه های فکری روشنگری به سده چهارده میلادی باز می گردد که در آن رنسانس ایتالیا یک سری از تحولات های فکری را شامل روشنگری، انقلاب علمی و اصلاحات پروتستانی بر انگیخت. مضمون مشترک همه این تحولات این تلقی بود که اگر افراد بدون سلطه خودکامانه کلیسا و دولت منافع خصوصی خود را تعقیب کنند، جامعه انسانی به شکوفایی خواهد رسید. بر خلاف برداشت قرون وسطایی از جامعه که به موجب آن به افراد نقش هایی محول شده است که در چارچوب سلسله مراتب انعطاف ناپذیر جامعه ناگزیر به ایفای آن اند، لیبرالیسم کلاسیک چشم اندازی ارایه می کرد که در آن جامعه مشتمل بر افراد خود فرمانی است که در مبادلات داوطلبانه خود بدنبال منافع شخصی اند و موفقیت فردی آنان توسط توانایی های هر شخص و تلاش های او برای تولید کالاها و خدمات مورد نیاز دیگران تعیین می شود.

لیبرالیسم کلاسیک با تمرکز بر انتخاب فردی به عنوان عامل اصلی تعیین کننده نتایج اجتماعی، برای بیان در قالب نظریه اقتصادی بسیار مناسب بود. در واقع توسعه تاریخی لیبرالیسم کلاسیک با تاریخ تحول تفکر اقتصادی رابطه نزدیکی دارد. تاریخ عقاید اقتصادی با اقتصاد سیاسی کلاسیک آغاز شد، اقتصاد کلاسیک جدید<sup>۱</sup> با گرایشات فکری مکتب اتریشی ادامه یافت و با تفکرات رایج در این حوزه به اوج رسید. این تفکرات شامل اقتصاد نئو اتریشی، نظریه انتخاب عمومی، اقتصاد کلاسیک جدید، اقتصاد نهادگرایی جدید، اقتصاد قانون اساسی، مکتب

<sup>1</sup> - new classic economics

آزادای خواهی<sup>۲</sup>، اقتصاد سمت عرضه، نظریه پولیون و نظریه حقوق مالکیت است. در گفتمان سیاسی جاری واژه "نئولیبرالیسم" غالباً به منظور نشان دادن تجدید حیات امروزی لیبرالیسم کلاسیک مورد استفاده قرار می گیرد.

## معماران لیبرالیسم کلاسیک

توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸)

توماس هابز فیلسوف انگلیسی یکی از اولین نظریه پردازان اجتماعی بود که روش های علوم طبیعی جدید را برای تحلیل رفتار انسان به کار گرفت. هابز تحت تاثیر هم عصران خود، فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) و رنه دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶)، جهان را به مثابه یک نظام مکانیکی در نظر گرفت که بر اساس قوانین دقیق طبیعی کار می کند و عاری از هرگونه معنای ذاتی، هدف و ارزش های اخلاقی است. هابز برای کشف قوانین طبیعی حاکم بر جامعه، رفتار افراد را در "وضعیت طبیعی"، قبل از پیدایش دولت مورد تحلیل نظری قرار داد. او ادعا کرد که اعمال انسان ها تحت تاثیر امیال و آرزوهای شخصی آنان صورت می گیرد. هر چند هابز به وجود خواسته های غیر مادی مانند نیاز به پذیرش اجتماعی یا قدرت اذعان داشت؛ اما استدلال می کرد که این خواسته ها نوعاً از طریق انباشت ثروت برآورده می شوند. اگر همه افراد در غیاب دولت یا اخلاق بدنبال انباشت ثروت باشند، در آن صورت چون هر کس ناگزیر می شود برای حفاظت از خویش در مقابل دیگران پرخاشگر شود، وضعیت طبیعی به سمت خشونت میل خواهد کرد. هابز نتیجه گرفت که در وضعیت طبیعی، زندگی به صورت "منزوی، فقیرانه، نامطبوع، وحشیانه و کوتاه" خواهد بود. چرا که تعقیب نامحدود ثروت موجب "جنگ همه بر علیه همه" خواهد شد.

هابز استدلال می کرد که چون هیچ کس تمایل ندارد در چنین وضعیتی زندگی کند، افراد دارای منافع شخصی به طور داوطلبانه با دیگران وارد "قرارداد اجتماعی" می شوند تا دولتی را با قدرت مطلقه مستقر سازند که وظیفه اصلی آن تعریف و حمایت از حقوق فردی است. دو نکته در مورد قرار داد اجتماعی در خور توجه است. اول آن که تحت قانون باید با همه شهروندان یکسان برخورد شود. چرا که آنها با قرار داد اجتماعی که با افراد

---

<sup>۲</sup> - مکتب آزادی خواهی (libertarianism) در فلسفه سیاسی به گروه خاصی از نظرات ارجاع دارد که اعطای آزادی های فردی و حقوق مالکیت را تجویز می کنند؛ از آزادی های مدنی دفاع می کند و مخالف مداخلات نظامی در کشورهای دیگر است. عقاید این گروه در مورد عدالت توزیعی، جای بحث بسیار دارد. آنها مخالف دخالت دولت برای برقراری عدالت اقتصادی اند (م).

برخورد ناهمسان داشته باشد موافقت نخواهند کرد. دوم آن که چون اقتدار دولت بر یک قرار داد اجتماعی فرضی استوار است، دولت باید در خدمت منافع مردم باشد. هابز توجیحات قبلی قدرت دولت را که مبتنی بر "حق الهی" پادشاهان بود، نفی می کرد.

میراث هابز، تاثیر عمده ای بر لیبرالیسم کلاسیک داشت. هابز با شروع نظریه پردازی خود از افراد غیر متشکل در یک وضعیت طبیعی، جامعه و دولت را بر ساخته ای ثانویه و مصنوعی تلقی می کرد. فرض می شد که تعقیب منافع خصوصی تنها هدف بشر است. سیاست صرفاً برای حفظ نظم اجتماعی ضرورت دارد. هابز تلقی قبلی ارسطویی را که فعالیت سیاسی را عرصه توسعه انسانی از طریق مشارکت در زندگی عمومی می دانست، نفی می کرد.

به رغم تعهد قوی هابز به فردگرایی، او به این نتیجه رسید که دولت برای وضع و اجرای قانون باید از قدرت مطلقه برخوردار باشد. از نظر او تا جایی که پادشاه نظم عمومی را حفظ می کند و قانون را به صورت بلا تبعیض اجرا می کند، شهروندان به هیچوجه حق مقاومت در برابر اقتدار سلطان را نخواهند داشت. بی جهت نیست که عنوان کتاب اصلی هابز یعنی لویاتان (۱۶۵۱)<sup>۲</sup>، مترادف با دولت اقتدارگرا شده است. هر چند هابز بنیان گذار لیبرالیسم کلاسیک بود؛ اما رهیافت او در مورد دامنه قدرت دولت از سوی لیبرال های کلاسیک بعدی رد شده است.

### جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۲۳)

جان لاک، فیلسوف و فیزیکدان انگلیسی، نظریه ها و فرضیه های خود را به تبعیت از هابز بر پایه وضعیت طبیعی افراد قرار داد. لاک مانند هابز فرض می کرد که انسان ها علاقه شدیدی با مادیات دارند و به دنبال منافع خویش اند؛ اما او بر خلاف هابز اعتقاد داشت که ظرفیت انسان برای خرد ورزی ضامن توانایی مردم برای کشف "قوانین طبیعی" است و آنان از این طریق می توانند تعقیب منافع شخصی را محدود و نقش مناسب دولت را تعریف کنند. هابز به دلیل دیدگاه بدبینانه ای که نسبت به انسان داشت، می گفت انسان ها وضعیت طبیعی را به عرصه خشونت تبدیل می کنند، از اینرو بر نقش دولت در استقرار و حفاظت از حقوق مالکیت تاکید داشت. بر خلاف او لاک ادعا می کرد که حقوق مالکیت بر پایه خرد انسانی در وضعیت طبیعی وجود داشته است، لذا اقتدار دولت محدود به حمایت از آن حقوق طبیعی است.

---

<sup>۲</sup> [توماس هابز](#)، لویاتان، ترجمه دکتر حسین بشیریه، نشر نی، ۱۳۸۰ (م).

لاک در دو رساله در باره دولت<sup>۴</sup> (۱۶۸۹)، ادعا کرد که مالکیت مردم بر خویش و کار خود حقیقتی بدیهی است. وقتی افراد کار خود را با بخشی از طبیعت که مدعی دیگری ندارد در هم می آمیزند، آن بخش از طبیعت به ملک آنها تبدیل می شود. لاک نتیجه گرفت که چون این فرایند مستلزم عمل دولت یا رضایت دیگران نیست، مالکیت حق طبیعی است و بنابر این هیچ شخص یا دولتی نمی تواند آن را مخدوش کند.

آثار لاک دو تعهد متفکران روشنگری را در مورد آزادی و برابری بازگو می کند. تبیین او در مورد ریشه های حقوق مالکیت خصوصی نشان از حمایت او از انباشت نامحدود ثروت و لذا نابرابری قابل ملاحظه دارد. اما لاک دو قید بر حق کسب مالکیت قائل بود. اول آن که مال باید بدون اصراف و تبذیر مورد استفاده قرار گیرد. دوم آن که ادعای مالکیت تنها زمانی معتبر است که اموال عمومی کافی برای تصرف دیگران باقی مانده باشد. معذالک لاک بعد از وضع این محدودیت ها بر انباشت ثروت، در جهت حذف آنها گام برداشت. او استدلال کرد که استفاده از پول امکان می دهد ثروت بدون حیف و میل انباشته شود و رعایت شرط دوم زمانی که همه زمین های با ارزش به مالکیت خصوصی در می آید، غیر عملی می شود.

پذیرش انباشت نامحدود ثروت توسط لاک را باید در بستر تاریخی آن فهمید. در دوره طلوع سرمایه داری، متفکران لیبرال اطمینان داشتند که حقوق و آزادی فردی اساسا به برابری بیشتر نسبت به جامعه قرون وسطایی خواهد انجامید. لاک هنگام دفاع از آزادی انباشت ثروت، نسبت به کسانی که فاقد مالکیت بودند بی تفاوت نبود. او استدلال می کرد که مالکیت خصوصی به نفع همه افراد جامعه است. چرا که در نظام مالکیت خصوصی وضع معیشت شهروندان فقیر به صورت کارگران مزد بگیر در مقایسه با زندگی در جوامع ابتدایی با مالکیت مشترک، بهتر خواهد شد. این تغییر رویکرد در مورد دفاع از مالکیت خصوصی به مثابه حق طبیعی به دفاع از آن به دلیل منافع اجتماعی مالکیت خصوصی، آغازی بود برای ایجاد شکاف در درون لیبرالیسم کلاسیک که در نهایت به رویکرد لیبرالیسم مدرن انجامید.

### آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳)

آدام اسمیت، استاد اسکاتلندی فلسفه اخلاق، اولین کسی بود که لیبرالیسم کلاسیک را به جای آن که بر اساس حقوق و تعهدات سیاسی تبیین کند، بر اساس نظریه بازار تشریح کرد. تا زمان اسمیت، تعارضات عمده سیاسی در بریتانیا در باره قدرت پادشاهان به طور عمده حل شده بود و وظیفه پیش رو عبارت بود از افزایش استاندارد مادی زندگی.

<sup>۴</sup> - جان لاک رساله‌های درباره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، نشر نی، چاپ اول، تهران: ۱۳۹۱.

اسمیت در اولین اثر عمده خود تحت عنوان *نظریه احساسات اخلاقی* (۱۷۵۹)، استدلال کرده بود که انسان‌ها استعداد ذاتی برای همدردی دارند و همین استعداد، آنها را قادر می‌سازد که به فراتر از منافع محدود شخصی خود نگاه کنند و وضعیت بشری را از منظر یک "وجدان بی طرف"<sup>۵</sup> ارزیابی کنند. او فکر می‌کرد که استعداد همدردی، می‌تواند رفتار پرخاشجویانه و خودخواهانه انسان را مهار کند و به این ترتیب استقرار یک جامعه با ثبات و دارای نظم امکانپذیر خواهد بود. اما بعداً با مشاهده ظهور سرمایه‌داری و آزاد شدن انگیزه‌های قوی و بالقوه خطرناکی همچون آزمندی، حسادت و خودخواهی، اعتماد قبلی اسمیت به قدرت همدردی انسان متزلزل شد. او با مشاهده تسلط تعقیب منافع شخصی بر جامعه، به این نتیجه رسید که رفتارهای مبتنی بر اخلاقیات نمی‌تواند مانع از مبارزه رقابتی برای ثروت اندوزی شود.

اسمیت تحت تاثیر این ملاحظات، توجه خود را از فلسفه اخلاق به اقتصاد سیاسی معطوف کرد. بعد از آشنایی با دیدگاه گروهی از اندیشمندان اقتصاد سیاسی فرانسوی (فیزیوکرات‌ها) در مورد مفهوم "بگذارید بکنند"<sup>۶</sup>، او به این نتیجه رسید که یک جامعه مبتنی بر بازار نه تنها می‌تواند در برابر اثرات خودخواهی کسب مال به ایستد؛ بلکه در واقع می‌تواند این رفتار غیر اخلاقی را به مجاری مولد و اجتماعاً مفید هدایت کند. افرادی که منافع شخصی خود را تعقیب می‌کنند، ناخواسته با به کار گرفتن توانایی‌های ذهنی و منابع خود در سودآورترین کاربردها، به نفع جامعه کار می‌کنند. اسمیت در زمان چاپ *ثروت ملل* (۱۷۷۶)<sup>۷</sup>، بازار رقابتی را جایگزین همدردی انسانی کرده بود و آن را عامل کلیدی برای سازگاری میان منافع شخصی با جامعه شکوفای دارای نظم تلقی می‌کرد.

هر چند اسمیت را غالباً طرفدار سرسخت سرمایه‌داری می‌دانند؛ اما او به ساز و کار بازار اعتماد کامل نداشت. اسمیت منافع شخصی را زمانی با خیر عمومی سازگار می‌دانست که رقابت کامل در بازار حاکم باشد و هشدار می‌داد که تجار و کارخانه‌داران پیوسته بدنبال سرکوب رقابت خواهند بود و مردم را برای افزایش سود خود فریب خواهند داد. اسمیت همچنین نگرانی خود را در مورد رفاه کارگران در اقتصاد سرمایه‌داری بیان کرد. او ضمن آن که کارایی عظیم ناشی از تقسیم کار را می‌شناخت، از این نکته نگران بود که مشاغل یکنواخت کارخانه‌ای که نیازمند فکر کردن نیستند، کارگران را به "بدترین شکل ممکن دچار حماقت کند". بالاخره اسمیت با طرح نگرانی خود در این زمینه که پویایی و رشد جامعه بازار با از میان رفتن فرصت‌های سرمایه‌گذاری سودآور پایان خواهد یافت، مسیر اقتصاددانان کلاسیک بعدی را روشن کرد. به رغم نگرانی اسمیت از

<sup>۵</sup> - impartial spectator

<sup>۶</sup> - laissez fair

<sup>۷</sup> - تلخیصی از نظرات آدام اسمیت را در *ثروت ملل* می‌توانید در کتاب زیر بیابید: محمد علی، همایون کاتوزیان، آدام اسمیت و ثروت ملل، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.

آینده سرمایه داری، میراث او دفاع ایدئولوژیک از بازار آزاد و عدم مداخله دولت بوده است. نظر او این بود که وظایف دولت باید محدود به انجام سه کار باشد: اجرای قانون، چاپ پول و تامین کالاهای عمومی اساسی مانند بنادر و راه ها.

### توماس مالتوس (۱۷۶۶-۱۸۳۴)

مالتوس استاد تاریخ و اقتصاد سیاسی کالج هند شرقی در انگلستان بود. او بیش از هر نظریه پرداز کلاسیک در دور کردن لیبرالیسم کلاسیک از اعتقاد به ارزش های روشنگری همچون خوشبینی، برابری طلبی و ایمان به خرد انسان نقش داشت. مالتوس برخلاف متفکران عصر روشنگری اعتقاد داشت که عامل مصائب بشر طبیعت است نه نهادهای بد سازمان یافته. مالتوس در اثر خود به نام *اصول جمعیت* (۱۷۹۸)، ادعا کرد که عرضه محدود زمین حاصلخیز مانع از افزایش محصولات کشاورزی به میزان افزایش جمعیت خواهد شد و بنابر این، گرسنگی و بدبختی سرنوشت محتوم بشر است.

از دید مالتوس تنها دو عامل برای محدود کردن رشد جمعیت وجود دارد. "عوامل محدود کننده مثبت" مانند قحطی، بیماری های همه گیر و جنگ موجب افزایش نرخ مرگ و میر می شود، در حالی که "عوامل پیشگیری کننده" مانند ازدواج در سنین بالاتر و "موانع اخلاقی" موجب کاهش نرخ زاد و ولد می شود. مالتوس امید چندانی نداشت که انسان ها نرخ زاد و ولد را از طریق روش های پیشگیری کننده کنترل کنند. بنابر این عوامل محدود کننده مثبت تنها کنترل کننده موثر اضافه جمعیت خواهند بود. از اینرو مالتوس توصیه می کرد که دولت از مداخله در مورد عوامل محدود کننده مثبت خودداری کند. او پیشنهاد می کرد دولت بگذارد فاضلاب تصفیه نشده در خیابان ها روان شود، مانع از رشد حشرات بیماری زا در اراضی مردابی نشود و از درمان بیماری ها اجتناب کند تا از این طریق طبیعت کار وحشتناک خود را در زمینه محدود کردن رشد جمعیت انجام دهد. مالتوس علاوه بر نفی کمک به فقرا، استدلال می کرد که مزایا و ثروت طبقات بالاتر برای کل جامعه مفید است. او می گفت که کارگران با مردهای ناچیزی که دریافت می کنند قادر به خرید انواع زیاد کالاهای تولید شده در کارخانجات جدید نیستند، لذا در غیاب ثروتمندان که قادر به هزینه کردن مبالغ هنگفت برای مصرف، بدون افزودن به تولید هستند، اقتصاد به صورت ادواری با مزاد عرضه نا فروش کالاها مواجه خواهد شد. بنابر این مصرف پر تبذیر ثروتمندان برای حفظ سطح اشتغال ضروری است.

مالتوس نقطه عطفی در لیبرالیسم کلاسیک محسوب می شود. با نظرات او حمله روشنگری به مزایای اریستوکراتیک جای خود را به دفاع از نابرابری سرمایه داری داد. عقاید مالتوس در اواخر سده نوزدهم به صورت

"داروینیسیم اجتماعی" سر برآورد. هربرت اسپنسر (۱۹۰۳-۱۸۲۰) در انگلستان و ویلیام گراهام سامنر (۱۹۱۰-۱۸۴۰) در ایالات متحده با تکیه بر نظریه تحولی چارلز داروین ادعا می کردند که نژاد انسان مطابق اصل "بقا انساب" <sup>۸</sup> تحول می یابد. هر کوششی توسط دولت برای کمک به فقرا موجب وخامت ذخیره ژن انسان خواهد شد. چرا که از این طریق به اعضای نامناسب جامعه اجازه ادامه بقا و تولید مثل داده خواهد شد. این استدلال بیولوژیک، به نیروی ایدئولوژیک قوی برای توجیه سلسله مراتب و نابرابری در اروپا و امریکا تبدیل شد.

### فردریک هایک (۱۸۹۹-۱۹۹۲)

هایک گرچه در اتریش بدنیا آمد؛ بخش اعظم بزرگسالی خود را در انگلستان و ایالات متحده سپری کرد. او در امریکا عمر خود را صرف دفاع از سرمایه داری آزاد در برابر پرسش های محافظه کاران، لیبرال های جدید و رادیکال ها کرد. هایک در کتاب *راه بردگی* <sup>۹</sup> (۱۹۴۴)، مفهوم اقتصاد مختلط را غیر ممکن دانست و گفت میان سرمایه داری و سوسیالیسم راه میانه ای که قابل دوام باشد، وجود ندارد. از نظر او مداخله دولت کارکرد هموار اقتصاد بازار را زائل می کند و در پی آن مداخلات اصلاحی جدیدی ضرورت می یابد. این دور معیوب که به موجب آن مشکلات ناشی از مداخله دولت به نقش بیشتر دولت می انجامد، نهایتا جامعه را به سمت سوسیالیسم سوق می دهد. تنها راه متوقف کردن این فرایند خود افزا، مقاومت در برابر وسوسه اولیه برای بهبود وضع جامعه از طریق عمل دولت است.

در آثار قلمی هایک، فاصله گرفتن لیبرالیسم کلاسیک از خوشبینی و اعتماد به خرد انسان را به آسانی می توان دید. دفاع او از بازار بواسطه اعتقادش به قدرت خرد انسان نبود؛ بلکه بواسطه نا باوری او به توانایی مغز انسان برای فرآوری اطلاعات و انباشت دانش بود. او استدلال می کرد که چون هر فرد تنها می تواند در مورد بخش کوچکی از جامعه دانش تفصیلی کسب کند، انسان ها دانش کافی برای برنامه ریزی یا هدایت کل اقتصاد را ندارند. هایک آنچه را که "عقل گرایی سازنده" <sup>۱۰</sup> می نامید، صراحتا مردود دانست و امکان بازسازی جامعه بر اساس ارزش های انسانی تر و روشنگری را بر اساس عقل گرایی سازنده غیر ممکن تلقی می کرد.

هایک بدان جهت بازار را ارج می نهاد که معتقد بود بازار پاسدار آزادی فردی است و بر توانایی بازار برای فرآوری و انتقال انبوهی از اطلاعات در مورد ترجیحات فردی و دسترسی به منابع و تکنولوژی تاکید می کرد. به گمان او

<sup>۸</sup> - survival of fittest

<sup>۹</sup> - کتاب *راه بردگی* (The Road to Serfdom) توسط دکتر فریدون تفضلی به فارسی ترجمه شده و نشر نگاه معاصر آن را در سال ۱۳۹۵ منتشر کرده است (م).

<sup>۱۰</sup> - constructivist rationalism

چون قیمت ها وضعیت عرضه و تقاضا را بازتاب می دهند، افراد می توانند فقدان آگاهی فردی خود را از طریق مقایسه قیمت ها جبران کنند. افزون بر این افراد از طریق تجربه خاص خود می توانند آگاهی تخصصی در مورد موقعیت های مناسب<sup>۱۱</sup> موجود در بازار را به دست آورند و از این طریق فرصت های سودآور را کشف و از آنها بهره برداری کنند.

عدم اعتماد هایک به خرد انسان او را به مخالفت با همه فعالیت های دولت واداشت. او استدلال می کرد که سیاستمداران و بوروکرات ها نمی توانند آنچه را که برای جامعه مفید تر است، بدانند. به عقیده او وظیفه سیاست باید صرفا استقرار قانون اساسی و مجموعه ای از قوانین باشد که مانع از آزار رساندن افراد به دیگران باشد. او هشدار می داد که اگر دولت مجاز باشد فعالیت های خود را به حوزه ای فراتر از تضمین حقوق مالکیت به گستراند، قطعا به آلت دست صاحبان منافع خاص بدل خواهد شد. گروه های مختلف ادعا خواهند کرد که دولت باید منافع آنها را به منظور تامین نفع عمومی و عدالت اجتماعی افزایش دهد؛ اما این دادخواهی ها صرفا تلاشی برای لاپوشانی تامین منافی است که افراد از طریق بازار قادر به دریافت آن نیستند. هایک استدلال می کرد که چون جامعه صرفا مشتمل بر مجموع افراد مجزایی است که هر یک از آنها منافع خصوصی مستقلی دارند؛ بنابر این چیزی به نام "خیر عمومی<sup>۱۲</sup>" وجود ندارد. از دید او مفهوم عدالت اجتماعی، "سرابی" بیش نیست و بر این فرض نادرست بنا شده است که برآورده کردن برخی از منافع، مطلوب تر از برآوردن منافع دیگر است.

هایک همچنین این مفهوم را که علم اقتصاد می تواند مبنایی علمی برای پیش بینی و یا تلاش برای کنترل آینده اقتصاد باشد، رد می کرد. به گمان او اقتصاد نه تنها پیچیده تر از آن است که بتوان آن را فهم کرد؛ بلکه رفتارهای فردی، غیر قابل پیش بینی است و به همین دلیل قابلیت تحلیل علمی را ندارند. بیشترین کاری که علم اقتصاد می تواند انجام دهد این است که درستی کار بازار آزاد و دولت حداقلی را نشان دهد.

هایک با تلاش اقتصاددانان برای شناسایی شکست های بازار که می تواند به دخالت دولت بیانجامد، مخالفت می کرد. او ادعا می کرد که کارایی بازار در فرآوری اطلاعات، از طریق ارایه علائم قیمتی برای هدایت انتخاب فردی و ترغیب ابداعات، بر شکست های بازار مانند فقدان رقابت و یا فقدان اطلاعات می چربد. علاوه بر این دولت آگاهی کافی برای بهبود کارکرد بازار را ندارد. مداخله دولت احتمالا می تواند اقتصاد را با زیان های بزرگتری از شکست بازار مواجه کند.

---

<sup>11</sup> - niches

<sup>12</sup> - common good

### رابرت نوزیک<sup>۱۳</sup> (۱۹۳۸-۲۰۰۲)

رابرت نوزیک فیلسوف دانشگاه هاروارد در کتابش تحت عنوان *بی دولتی، دولت و آرمانشهر* (۱۹۷۴)<sup>۱۴</sup> بیان جدیدی از لیبرالیسم کلاسیک را مطرح کرد. نوزیک استدلال می کرد که بازار آزاد در صورتی درآمد را منصفانه توزیع خواهد کرد که سه شرط زیر صادق باشد: (۱) مالکیت بدون دزدی بدست آمده باشد؛ (۲) انتقال مالکیت از شخصی به شخص دیگر از طریق مبادله آزاد، وراثت، هدیه یا خیرات صورت گیرد؛ و (۳) هر نوع مالکیتی که با دو شرط قبلی سازگار نباشد از طریق باز توزیع "اصلاح"<sup>۱۵</sup> شود. نوزیک این مفهوم را که عدالت مستلزم نوع مشخصی از توزیع درآمد است، رد می کرد. او می گفت برای رسیدن به الگوی خاصی از توزیع درآمد، دولت باید درآمد کسب شده در بازار را باز توزیع کند و باز توزیع به دلیل مصادره درآمد تحصیل شده قانونی، مغایر آزادی فردی است.

نوزیک همچنین مفهوم عدالت را به معنای برقرار کردن ارتباط میان پاداش و استحقاق افراد مردود می دانست. چرا که معیارهای متعددی برای استحقاق وجود دارد که از آن جمله است تلاش، نیاز، بهره وری، سهم در تولید، موقعیت اجتماعی یا تقوای اخلاقی. اما جامعه راه واقع بینانه ای برای انتخاب از میان این معیارها را ندارد. نوزیک به همین جهت استدلال می کرد که هر تلاشی برای تخمین شایستگی فردی، دلبخواهی خواهد بود. او به جای آن، تعریف زیر را از عدالت ارائه کرد: "از هر شخص به نحوی که او انتخاب می کند، به هر شخصی که انتخاب می شود." درآمد هر شخص باید توسط انتخاب او برای آنچه در بازار ارائه می کند و توسط انتخاب های افراد دیگر برای خرید خدمات و کالاهای وی تعیین شود. اگر فردی تصمیم بگیرد که کالاها و خدمات زیادی به دیگران ارائه ندهد یا دیگران به آنچه آن شخص ارائه می دهد علاقه نشان ندهند، پایین بودن درآمد شخصی او موجه خواهد بود.

نوزیک نابرابری را عمدتاً نتیجه انتخاب فردی می دانست. بنابر این تا زمانی که افراد آزادی انتخاب داشته باشند، بازارها تمایل به ایجاد نابرابری خواهند داشت؛ اما این نابرابری منصفانه خواهد بود. در واقع، تلاش های دولت برای مداخله در توزیع درآمد بر اساس ساز و کار بازار، عامل عمده بی عدالتی است. نوزیک اخذ مالیات را معادل برده داری می دانست و ادعا می کرد که مالیات شهروندان را وادار می کند برای دولت کار کنند. تنها نقش

<sup>13</sup> - Robert Nozick

<sup>14</sup> - این کتاب توسط محسن رنجبر به فارسی ترجمه شده و نشر مرکز آن را در سال ۱۳۹۵ منتشر کرده است (م).

<sup>15</sup> - rectified

موجه دولت، انجام خدمت به عنوان "نگهبان شب" به منظور حمایت از حقوق مالکیت و حفظ آزادی فردی است.

در هر جامعه ای، انباشت تاریخی سرمایه گاهی اوقات از طریق دزدی، فساد مالی و سرکوب صورت می گیرد، از اینرو شرط نوزیک در مورد کسب ثروت به روش موجه نقض می شود. اگر مالکیت ثروت غیر موجه باشد، روایت نوزیک از عدالت ایجاب می کند که از طریق باز توزیع دولتی اصلاح شود. نوزیک می پذیرفت که استدلال او به نفع اقتصاد آزاد، به دلیل بی عدالتی گذشته در کسب ثروت نقض می شود. او حتی می پذیرفت که چون فقر کنونی در میان بازماندگان کسانی که از بی عدالتی های گذشته آسیب دیده اند زیاد است، باز توزیع دولتی برای ارتقای وضعیت فقیرترین افراد در حد امکان موجه است. به طور خلاصه، در حالی که نوزیک از آزادی اقتصادی در اصل دفاع می کرد، تعهد او برای اصلاح بی عدالتی های گذشته او را به پذیرش سیاست های باز توزیعی واداشت. اغلب لیبرال های کلاسیک رغبتی به پذیرش این نتیجه گیری خاص نداشته اند.

## اصول لیبرالیسم کلاسیک

خصایص اصلی لیبرالیسم کلاسیک در تعاریف آن از واژگانی که در اقتصاد سیاسی بیشترین مناقشه بر سر آنها وجود دارد، روشن می شود.

**طبیعت انسان.** انسان ها دارای منافع شخصی اند و از طریق به کار گیری توانایی استدلال خود می توانند کارآمدترین وسایل را برای تامین نیازها و خواسته های خود پیدا کنند.

**جامعه.** جامعه متشکل از مجموعه افراد است و از خود هدف یا مقصودی ندارد. جامعه خوب به افراد اجازه می دهد که منافع خصوصی خود را فارغ از محدودیت های دلبخواه دنبال کنند.

**دولت.** افراد دولت را ایجاد می کنند تا از حقوق طبیعی آنان بصورتی که در قانون اساسی تعریف شده است حمایت کند. فراتر از این کارکرد، دولت هر قدر کمتر حکومت کند بهتر است.

**اخلاق.** هیچ روش عینی برای تشخیص این مطلب که کدام ارزش ها برتر از ارزش های دیگر است، وجود ندارد و بنابر این افراد باید در تعیین درست و نادرست بر اساس ترجیحات فردی خود آزاد باشند. تنها ارزش اجتماعی معتبر حمایت از آزادی از طریق اعمال حقوق فردی است.

**آزادی.** آزادی عبارتست از نبود اجبار از سوی دولت یا فرد دیگر.

**قدرت.** اقتدار موجه تنها از رضایت افراد برای واگذاری بخشی از آزادی و قدرت آنها کسب می شود. مثلا کارگران در ازای دستمزد به اقتدار کارفرما تن می دهند. شهروندان به اقتدار دولت تن می دهند تا از حقوقشان حمایت کند.

**برابری.** برابری به معنای فرصت های برابر به منظور اشتغال به فعالیت های اقتصادی و بر خورداری از حمایت یکسان در لوای قانون است.

**عدالت.** عدالت مستلزم حمایت از حقوق فردی برقرار شده توسط قانون اساسی و تنبیه کسانی است که حقوق دیگران را رعایت نمی کنند.

**کارایی.** کارایی وضعیتی است که در آن، وضعیت هیچ فردی را نمی توان بهبود بخشید مگر به قیمت بدتر کردن وضعیت فرد دیگر. به عبارت دیگر منابع به کسانی تخصیص می یابد که تمایل به تملک آن دارند و توان پرداخت آن را دارند.

## لیبرالیسم کلاسیک در دوران معاصر

رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ تعداد کثیری از مردم را به این نتیجه گیری واداشت که برای ساماندهی فعالیت های اقتصادی نمی توان به بازار آزاد تکیه کرد و از این طریق ضربه مهلکی به اعتبار آن وارد کرد. لیبرال های کلاسیک از رکود بزرگ تا دهه ۱۹۷۰، به استثنای دانشکده اقتصاد دانشگاه شیکاگو، تقریبا به طور کامل از جریان گفتگوی عمومی غایب بودند. اما ترکیبی از تورم و بیکاری بالا و رشد اقتصادی اندک در دهه ۱۹۷۰، صحنه را برای احیای لیبرالیسم کلاسیک آماده کرد و مجلات علمی، روزنامه ها و مباحث عمومی پر شد از پیشنهادهای لیبرال های کلاسیک برای حل بحران اقتصادی. از سال های ۱۹۷۰ به بعد عملا همه کشورها به سمت کاهش مالیات ها، مقررات زدایی و خصوصی سازی حرکت کردند. سه مکتب فکری برجسته لیبرالیسم کلاسیک در دوران معاصر عبارتند از علم اقتصاد نئو اتریشی، نظریه انتخاب عمومی و اقتصاد کلاسیک جدید.

## علم اقتصاد نئو اتریشی

تصرف اتریش توسط آلمان در دوران جنگ جهانی دوم، بسیاری از روشنفکران آن کشور را وادار به مهاجرت کرد. لودویک فون میزس<sup>۱۶</sup> (۱۸۸۱-۱۹۷۳) و فردریک هایک حاملان اصلی علم اقتصاد اتریشی به انگلستان و ایالات متحده بودند. میزس و هایک گرچه به طور کامل به جریان اصلی اقتصاد در این کشورها جذب نشدند، توانستند احترام اقتصاددانان با نفوذی مانند لیونل رابینز<sup>۱۷</sup> (۱۸۹۸-۱۹۸۴)، فریتز مچلپ<sup>۱۸</sup> (۱۸۸۱-۱۹۷۳)، اسکار مورگنشتاین<sup>۱۹</sup> (۱۹۰۲-۱۹۷۷) و گتفرید هابرلر<sup>۲۰</sup> (۱۹۲۶-۱۹۹۵) را تحت رهبری ایزراییل کریزرنر<sup>۲۱</sup>، موری راتبارد<sup>۲۲</sup> (۱۹۲۶-۱۹۹۵)، لاند ییگر<sup>۲۳</sup> و راجر کریزون<sup>۲۴</sup> جلب کنند. آثار و نوشته های مکتب نئو اتریشی در سه نشریه *ارزیابی علم اقتصاد اتریشی*<sup>۲۵</sup>، *فصلنامه علم اقتصاد اتریشی*<sup>۲۶</sup> و *ارزیابی انتقادی*<sup>۲۷</sup> به چاپ میرسد.

هرچند نئو اتریشی ها به بازار آزاد و آزادی فردی معتقدند، اما این فرض نئو کلاسیک را که افراد دارای اطلاعات کامل اند، نقد می کنند. اگر اطلاعات کامل وجود می داشت، در آن صورت برنامه ریز سوسیالیستی می توانست تخصیص اقتصاد بازار را شبیه سازی کند و دفاع از مالکیت خصوصی تضعیف می شد. نئو اتریشی ها آگاهانه می پذیرند که بازارها پر است از نارسایی. از آن جمله است عناصر انحصاری، عدم قطعیت و پیامدهای بیرونی. دفاع آنها از نظام بازار بر این امر استوار نیست که بازارها در هر نقطه ای از زمان می توانند منابع را به نحو کارآمد تخصیص دهند؛ بلکه مبتنی بر نقش آن به مثابه موتور کشف و کاربرد دانشی است که موجب افزایش بهره وری و بهبود استانداردهای زندگی می شود. افرادی که در بازار برتری منحصر به فردی دارند، دارای بهترین اطلاعات و بیشترین انگیزه برای نوآوری اند. هیچ موسسه برنامه ریزی یا بوروکراسی ای نمی تواند با پویایی کارفرمایان در پیشبرد فناوری هم آوردی کند. در واقع به موجب نظر نئو اتریشی ها، مداخله دولت به دلیل مراقبت دولت از منافع گروه های ذینفع به جای منافع عمومی، همواره برای اقتصاد مضر خواهد بود.

نئو اتریشی ها تلاش نئو کلاسیک ها را برای ایجاد علم اقتصادی همانند علم فیزیک مردود می دانند. در غیاب فرض نئو کلاسیکی انتخاب عقلایی فردی، نئو اتریشی ها کمتر روی ریاضیات تاکید می کنند و بیشتر بر استدلال

16 - Ludwig von Mises

17 - Lionel Robbins

18 - Fritz Machlup

19 - Oskar Morgenstern

20 - Gottfried Haberler

21 - Israel Krizner

22 - Murray Rothbard

23 - Leland Yeager

24 - Roger Garrison

25 - *review of Austrian Economics*

26 - *the quarterly journal of Austrian Economics*

27 - *Critical review*

های اقناعی توجه می کنند. آنها نتیجه می گیرند که علم اقتصاد پروژه ای پایان یافته است. نئو اتریشی ها بعد از نشان دادن پویایی بازارها و شکست دولت به جز قانع کردن اقتصاددانان دیگر، سیاستمداران و عموم مردم به پذیرش این واقعیت که اقتصاد آزاد بهترین سیاست است، وظیفه ای برای خود قائل نیستند. مهمترین تاثیر اقتصاد نئو اتریشی بر جریان اصلی علم اقتصاد عبارتست از بسط "نظریه بازی"<sup>۲۸</sup> به منظور نشان دادن وضعیتی که در آن تصمیمات باید بدون داشتن اطلاعات کامل گرفته شوند<sup>۲۹</sup>.

### نظریه انتخاب عمومی<sup>۳۰</sup>

برخی از نظریه پردازان لیبرال کلاسیک با شناخت قدرت روز افزون دولت در جوامع سرمایه داری، تلاش کردند که تصمیم گیری سیاسی را از طریق کاربرد همان اصول انتخاب عقلایی فردی که برای توضیح رفتار مصرف کنندگان و شرکت ها به کار میرفت، تبیین کنند. نظریه پردازان انتخاب عمومی با رد نقطه نظر لیبرال های مدرن در مورد دولت به مثابه مروج بی طرف نفع عمومی، ادعا می کنند که رای دهندگان، بوروکرات ها و سیاستمداران به همان شکلی رفتار می کنند که مصرف کنندگان و تولید کنندگان خصوصی، یعنی آنها نیز در پی حداکثر کردن منفعت با حداقل هزینه اند. برای مثال شهروندان به نامزدهایی رای می دهند که بیشترین منفعت را با کمترین مالیات برایشان داشته باشند. بوروکرات ها به دنبال امنیت شغلی، مزدهای بالا، پیشرفت حرفه ای و شان اجتماعی همراه با حداقل کردن تلاش کاری خود هستند. سیاستمداران از آن دسته سیاست های عمومی حمایت می کنند که موجب افزایش تعداد آرای آنها و افزایش کمک های مالی به مبارزه انتخاباتی آنها می شود.

نظریه پردازان انتخاب عمومی به سیاست صرفا به عنوان فعالیت اقتصادی ای می نگرند که به جای عرصه خصوصی بازار، در عرصه عمومی دولت صورت می گیرد. این رویکرد به اقتصاد سیاسی بعضا "مکتب ویرجینیا"

---

<sup>۲۸</sup> - نظریه بازی (game theory) با استفاده از مدل های ریاضی به تحلیل روش های همکاری یا رقابت موجودات منطقی و هوشمند می پردازد. نظریه بازی، شاخه ای از ریاضیات کاربردی است که در علوم اجتماعی و به ویژه در اقتصاد، زیست شناسی، مهندسی، علوم سیاسی، روابط بین الملل، علوم رایانه، بازاریابی، فلسفه و قمار مورد استفاده قرار می گیرد. نظریه بازی در تلاش است تا بوسیله ریاضیات، رفتار را در شرایط راهبردی یا در یک بازی که در آن ها موفقیت فرد در انتخاب کردن، وابسته به انتخاب دیگران می باشد، برآورد کند.

<sup>۲۹</sup> - برای اطلاع بیشتر از اقتصاد نئو اتریشی نگاه کنید به:

- Murray N. Rothbard (2004), *Man, Economy and State*, 2<sup>nd</sup> ed., Auburn, AL: Ludwig Von Mises Institute.

- Alexander H. Shand (1984), *the Capitalist Alternative: An Introduction to Neo- Austrian Economics*. New York : New York University Press.

Robert Higgs (2005), *Against Leviathan: Government, Power and a Free Society*. Oakland, CA: Independent Institute.

نامیده می شود. علت این نام گذاری آن است که مبلغان اصلی آن که در دهه ۱۹۶۰ در دانشگاه ویرجینیا<sup>۳۱</sup> تدریس می کردند، در سال های ۱۹۷۰ به موسسه پلی تکنیک ویرجینیا نقل مکان کردند و بالاخره در سال های ۱۹۸۰ در دانشگاه جرج میسون در ویرجینیا مستقر شدند. مشهورترین نظریه پرداز انتخاب عمومی جیمز بوکانان<sup>۳۲</sup> (۱۹۱۹-۲۰۱۳)، برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۸۶ بود. دیگر اعضای مهم این مکتب فکری عبارت بودند از آنتونی داونز<sup>۳۳</sup>، گوردون تالوگ<sup>۳۴</sup> (۱۹۲۲-۲۰۱۴)، ویلیام ریکر<sup>۳۵</sup> (۱۹۲۰-۱۹۹۳) و ریچارد مکنزی<sup>۳۶</sup>. مقالات مربوط به نظریه انتخاب عمومی را می توان در مجلات علمی *انتخاب عمومی*<sup>۳۷</sup>، *اقتصاد سیاسی مبتنی بر قانون اساسی*<sup>۳۸</sup>، *نشریه اروپایی اقتصاد سیاسی*<sup>۳۹</sup> و *اقتصاد و سیاست*<sup>۴۰</sup> یافت. نظریه پردازان انتخاب عمومی اعتقاد لیبرال های کلاسیک به بازار آزاد را ارجح می نهند؛ اما نگران آنند که سیاست دموکراتیک گریز گاهی باشد که از آن طریق افراد و گروه ها سعی کنند منافعی را برای خود کسب کنند و هزینه آن را به صورت مالیات بر عهده همگان قرار دهند. از آنجا که انتظار می رود افراد منافع خود را به هر طریق ممکن دنبال کنند، پایان دادن به این سو استفاده از دموکراسی مستلزم آن است که در قانون اساسی محدودیت های دقیقی برای نقش مناسب دولت به عنوان حامی حقوق مالکیت پیش بینی شود<sup>۴۱</sup>.

## علم اقتصاد کلاسیک جدید<sup>۴۲</sup>

زمانی که بواسطه رکود تورمی سال های ۱۹۷۰، اقتصاد کینزی دچار ضعف شد، لیبرال های کلاسیک برای پر کردن این خلا نظری، سریعاً وارد میدان شدند. آنها تحت عنوان "اقتصاد کلاسیک جدید"، احیای حمایت از بازار آزاد و دولت حداقلی را در دستور کار خود قرار دادند. طرفداران اولیه کلاسیک های جدید عبارت بودند از

<sup>31</sup> -Virginia School

<sup>32</sup> -James Buchanan

<sup>33</sup> - Anthony Downs

<sup>34</sup> - Gordon Tullock

<sup>35</sup> - William Riker

<sup>36</sup> - Richard McKenzie

<sup>37</sup> -Public choice

<sup>38</sup> -Constitutional Political Economy

<sup>39</sup> -The European Journal of Political Economy

<sup>40</sup> -Economics & Politics

<sup>۴۱</sup> - نظریه انتخاب عمومی در منابع زیر مطرح شده است:

- Dennis C. Mueller, *Public Choice III*. New York: Cambridge University Press. 2003.

- Gordon Tullock, Arthur Seldon and Gordon L. Brady, *Government Failure: A Premier in Public Choice*. Washington DC: Cato Institute. 2002.

- Francesco Forte (2011), *Principles of Public Economics: A Public Choice Approach*. Edward Elgar.

توماس سارجنت<sup>۴۳</sup>، نیل والاس<sup>۴۴</sup>، رابرت لوکاس<sup>۴۵</sup> و رابرت بارو<sup>۴۶</sup>. مقالاتی که از این منظر نوشته می شود را می توان در *ژورنال اقتصاد سیاسی*<sup>۴۷</sup>، *فصلنامه علم اقتصاد*<sup>۴۸</sup> و *ارزیابی اقتصاد امریکایی*<sup>۴۹</sup> یافت. اقتصاد کلاسیک جدید بر روی نقش انتظارات در اثر گذاری بر انتخاب فردی تاکید دارد. سارجنت و والاس نظریه انتظارات عقلایی<sup>۵۰</sup> را برای نشان دادن بی حاصل بودن تلاش های کینزی به منظور کاهش بیکاری مطرح کردند. انتظارات عقلایی به آن معنی است که شهروندان انتخاب های خود را با در نظر گرفتن اثرات پیش بینی شده سیاست دولت انجام می دهند. وقتی که دولت تلاش می کند که اقتصاد را از وضعیت رکودی خارج کند، شهروندان با انتظار افزایش نرخ تورم، افزایش دستمزدها را مطالبه می کنند و از این طریق هر تمایلی را از سوی کارفرمایان برای استخدام بیشتر نیروی کار خنثی می کنند. به طور مختصر، هر تلاش آگاهانه دولت برای افزایش فعالیت اقتصادی بواسطه واکنش شهروندان برای دفاع از درآمدهای شان در برابر تورم پیش بینی شده رنگ می بازد. کلاسیک های جدید نتیجه می گیرند که دولت نمی تواند از طریق سیاست های پولی و مالی، سطح بیکاری را کاهش دهد. لذا باید از این تلاش بی حاصل دست بردارد<sup>۵۱</sup>.

پول گرایی و اقتصاد سمت عرضه<sup>۵۲</sup>، دو رویکرد نظری دیگراند که با علم اقتصاد کلاسیک جدید ارتباط نزدیکی دارند. پول گرایی که توسط میلتون فریدمن<sup>۵۳</sup> (۱۹۱۲-۲۰۰۶) ترویج می شد، تلاش می کند این ایده کلاسیکی را احیا کند که مقدار پول موجود در اقتصاد تنها بر سطح قیمت ها تاثیر می گذارد نه بر اشتغال و تولید، مگر در شرایطی که قیمت ها به دلیل سیاست های دولت یا وجود عناصر انحصاری در اقتصاد، انعطاف ناپذیر باشند. پولیون نتیجه می گیرند که سیاست پولی فعال از سوی فدرال رزور<sup>۵۴</sup> نمی تواند تاثیر مثبتی بر نرخ بیکاری

---

<sup>43</sup> - Thomas Sargent

<sup>44</sup> - Neil Wallace

<sup>45</sup> - Robert Lucas

<sup>46</sup> - Robert Barro

<sup>47</sup> - *Journal of political Economy*

<sup>48</sup> - *Quarterly Journal of Economics*

<sup>49</sup> - *American Economic Review*

<sup>50</sup> - rational expectation

<sup>۵۱</sup> - جزئیات بیشتر در مورد اقتصاد کلاسیک جدید را می توان در منابع زیر یافت:

- Kevin D. Hoover (1988), *The New Classical Macroeconomics: A Skeptical Inquiry*. Oxford: Basil Blackwell.

- Stephen M. Sheffrin (1996), *Rational Expectations*, 2<sup>nd</sup> ed. Cambridge, Cambridge University Press.

- Peter Galbacs (2015), *the Theory of New Classical Macroeconomics: A Positive Critique*. New York: Oxford University Press.

<sup>52</sup> - supply site economics

<sup>53</sup> Milton Freidman

<sup>54</sup> - Federal Reserve

تولید داشته باشد؛ از اینرو باید کنار گذاشته شود و به جای آن رشد یکنواخت عرضه پول با نرخ‌ی که بتواند جوابگوی رشد تولید واقعی باشد، در دستور کار آن قرار گیرد.

اقتصاد سمت عرضه که بیشتر با نام آرتور لافر<sup>۵۵</sup> عجین شده است، تمرکز اقتصاد کینزی را بر مدیریت تقاضا نفی می‌کند و به جای آن برای افزایش سطح فعالیت‌های اقتصادی، کاهش هزینه‌های کسب و کار را با توسل به مقررات زدایی، کاهش مالیات‌ها و خصوصی‌سازی پیشنهاد می‌دهد. وجه مشترک سیاست‌های طرفداران اقتصاد سمت عرضه، پولیون و کلاسیک‌های جدید در حداقل کردن دامنه فعالیت‌های دولت نهفته است.

## ارزیابی لیبرالیسم کلاسیک

لیبرالیسم کلاسیک ابتدائاً مهمات ایدئولوژیک لازم را برای براندازی اریستوکراسی فئودال از قدرت و ایجاد جامعه‌ای که در آن آرزوهای فردی تشویق می‌شد و پاداش دریافت می‌کرد، فراهم آورد. لیبرالیسم کلاسیک با اصرار بر تقدم آزادی فردی بر همه ارزش‌های دیگر، بمثابة دیواری دفاعی در برابر همه سو استفاده‌ها از قدرت ایستاد. قدرت لیبرالیسم کلاسیک در شناخت غیر قابل تقلیل کنه هستی انسان است که مستقل از فرایندهای اجتماعی و در مواردی مخالف آن است. هر جامعه‌ای که آرزوهای فردی را به منظور حفظ امتیازات و انحصار طبقاتی سرکوب می‌کند، انرژی انسانی‌ای را که از طریق تعقیب منافع شخصی آزاد می‌شود، از دست خواهد داد. این انرژی، محرک اصلی پیشرفت اجتماعی و اقتصادی بوده است.

اما ماهیت در حال تغییر جوامع مدرن، چالش‌های جدی را پیش روی علاقه لیبرالیسم کلاسیک به بازارهای آزاد می‌گذارد. صنعتی شدن و شهرنشینی انواع هزینه‌ها و منافع بیرونی<sup>۵۶</sup> را بوجود آورده است که بوسیله بازار ثبت نمی‌شوند. از اینرو مداخله دولت به شکل اخذ مالیات‌ها، پرداخت یارانه‌ها یا ایجاد بازارهای جدید برای مقابله با پیامدهای بیرونی<sup>۵۷</sup> مانند آلودگی، معمولاً ضرورت پیدا می‌کند.

افزون بر این، وجود صرفه‌های مقیاس<sup>۵۸</sup> به شرکت‌های بزرگ امکان می‌دهد که بنگاه‌های کوچک را از کسب و کار خارج کنند و از آن طریق رقابت را سرکوب کنند. اما بازار در غیاب رقابت موثر، برای هدایت رفتارهای

---

<sup>55</sup> - Arthur Laffer

<sup>56</sup> -external costs and benefits

<sup>۵۷</sup> - پیامد‌های بیرونی (externalities) عبارتست از هزینه یا منفعتی که متوجه شخص سوم می‌شود و او کنترلی بر ایجاد آنها ندارد. پیامدهای بیرونی می‌تواند مثبت یا منفی باشد و از تولید یا مصرف کالاها و خدمات بوجود آید. آلودگی محیط‌هوا از جمله پیامدهای بیرونی منفی است که زیان آن به جامعه میرسد.

<sup>58</sup> -Economies of scale

مبتنی بر منافع خصوصی به مجاری مفید اجتماعی قابل اعتماد نیست. "دست نامریی" رقابت بازاری که مورد نظر آدام اسمیت بود، امروزه جای خود را به اعمال قدرت برای دست کاری بازارها به نفع منافع خصوصی داده است. همین اشتیاق به ثروت و قدرت، افراد و شرکت ها را وادار می کند که گروه هایی را برای جلب حمایت دولت در برابر فشارهای بازار رقابتی تشکیل دهند. دولت برای مقابله با این درخواست ها باید قوی تر از گروه های دینفعی باشد که در پی کنترل آن هستند. بدین ترتیب لیبرال های کلاسیک با این تناقض منطقی<sup>۵۹</sup> مواجهند که دولت قوی برای بازداشتن منافع خصوصی از دست کاری بازار ضروری است.

بالاخره، لیبرالیسم کلاسیک از شناخت کافی تمایل انسان به جامعه و حس داشتن هدف مشترک، غافل است. افراد در عین حال که تمایل دارند اهداف خصوصی خود را دنبال کنند و موفقیت شخصی کسب کنند؛ به اهداف اجتماعی و کیفیت زندگی عمومی نیز توجه دارند. در واقع به موازات بهبود استانداردهای زندگی، کیفیت زندگی به نحو روز افزونی اهمیت پیدا می کند. نگرانی هایی که در مورد کاهش کیفیت محیط زیست، زیر ساخت های فرسوده، جرایم، بیماری های همه گیر و تروریسم وجود دارد، بیانگر درک روز افزون این نکته است که رفاه شخصی به محیط زنده و سالم اجتماعی وابسته است.

## رویکرد لیبرالی نوین به اقتصاد سیاسی

ترجمه بهروز هادی زنوز

به نقل از فصل ششم کتاب اقتصاد سیاسی

نوشته بری کلارک، نشر اقتصاد فردا، سال ۱۳۹۹

ریشه های لیبرالیسم نوین<sup>۶۰</sup> (نولیبرالیسم)، در لیبرالیسم کلاسیک سنتی نهفته است. گرچه نظریه پردازان لیبرال کلاسیک همچون جان لاک و آدام اسمیت، در مورد عقلانی بودن اتکای صرف به بازار برای سازماندهی جامعه مردد بودند؛ دل بستگی آنها به آزادی فردی و مالکیت خصوصی چنان قوی بود که هر گونه دخالت زیاد از سوی دولت را نفی می کردند. اما با ظهور چالش های رادیکال و محافظه کار بر علیه بازارها، سیاست های بازار آزاد در زمانی که مشارکت طبقه کارگر در فرایند سیاسی دموکراتیک رو به افزایش بود، به نحو روز افزونی با مخالفت افکار عمومی مواجه می شد. برخی از نظریه پردازان با تشخیص این مساله، لیبرالیسم نوین را به صورت ملغمه ای از عناصر لیبرالیسم کلاسیک و رادیکالیسم ایجاد کردند. ماهیت التقاطی و تلفیقی لیبرالیسم نوین به جاذبه آن کمک کرد و طیف گسترده ای از شهروندان، مجذوب چشم انداز گسترش دموکراسی و عدالت اجتماعی در بستر اقتصاد بازار شدند. در نتیجه، در بخش اعظم سده بیستم، لیبرالیسم نوین در ایالات متحده و اروپا به ایدئولوژی مسلط تبدیل شد.

**معماران لیبرالیسم نوین**

جرمی بنتام<sup>۶۱</sup> (۱۷۴۸-۱۸۳۲)

<sup>60</sup> - modern liberalism

<sup>61</sup> - Jeremy Bentham

جدایی لیبرالیسم نوین از لیبرالیسم کلاسیک، با تلاش جرمی بنتام، فیلسوف انگلیسی برای بی اعتبار کردن مفاهیم لاک در مورد قانون طبیعی و حقوق طبیعی آغاز شد. بنتام استدلال می کرد که نظریه پردازان لیبرالیسم کلاسیک از واژه "طبیعی" برای دفاع از دیدگاه خود در باره جامعه خوب استفاده می کردند. بنتام در تلاش برای ایجاد پایه های علمی تر برای نظریه اجتماعی، نظامی از اصول اخلاقی را ارائه داد که مطلوبیت گرایی نامیده می شود. او در کتاب مقدمه *ای بر اصول اخلاقی و قانونگذاری* (۱۷۸۹) ادعا کرد که درد و لذت تنها عوامل تعیین کننده رفتار انسان و تنها معیار درست و نادرست است. از نظر فرد و یا جامعه به طور کلی، بهترین مسیر عمل آن مسیری است که لذت را به حداکثر و درد و رنج را به حداقل می رساند. گرچه بنتام دشواری اندازه گیری لذت و محاسبه دقیق پیامدهای هر گونه سیاست خاص را می پذیرفت، پیشنهاد می کرد که سیاستمداران باید چنان رفتار کنند که گویی چنین محاسباتی قابل انجام است. از نظر او تنها در آن صورت است که تصمیمات سیاسی مبتنی بر ارزیابی عینی پیامدهای آن خواهد شد.

انگیزه بنتام از نشانیدن مطلوبیت گرایی به جای قانون طبیعی، ناشی از تغییر محیط سیاسی متحول اواخر سده هیجدهم انگلستان بود. لیبرال های کلاسیک به اتکای قانون طبیعی و حقوق طبیعی، مخالفت خود را با هر گونه قدرت خود سرانه کلیسا و دولت ابراز کردند. بعد از پیروزی در آن نبرد، مبارزه جدیدی میان کارگران و سرمایه داران سر بر آورد. با تغییر عرصه تعارض سیاسی، دکتترین حقوق طبیعی از نظر مدافعان مالکیت خصوصی به دو دلیل، دیگر قابل پذیرش نبود. اول آن که رادیکال هایی چون توماس پین<sup>۶۲</sup> (۱۷۳۷-۱۸۰۹)، از حقوق طبیعی برای دفاع از حقوق کارگران برای مشارکت در فرایند سیاسی استفاده می کردند. در میان صاحبان سرمایه چشم انداز گسترش حق رای به کارگران موجب نگرانی از حاکمیت توده ها<sup>۶۳</sup> و استبداد اکثریت که می توانست به مصادره اموال بی انجامد، شد. دوم آن که دکتترین حقوق طبیعی چنان حمایت محکمی از حقوق مالکیت ارائه می کرد که اصلاحات دولتی به منظور التیام تعارض میان کارگران و مالکان سرمایه را منتفی می کرد. اگر حقوق مالکیت مطلقاً غیر قابل تغییر می بود، در آن صورت دولت نمی توانست اخذ مالیات، تنظیم بازارها یا باز توزیع ثروت را توجیه کند. به طور خلاصه، حقوق طبیعی، در خدمت حمایت از وضع موجود بود؛ اما تعارضات طبقاتی روز افزون بیانگر آن بود که وضع موجود برای اکثریت جمعیت، غیر قابل قبول است.

بر خلاف دکتترین حقوق طبیعی، مطلوبیت گرایی پایه منعطف و عمل گرایانه ای برای مداخله دولت فراهم می کرد. هر گونه اصلاحی که به پیامدهای مطلوب برای کل جامعه بیانجامد، موجه تلقی می شد. بنتام مدعی بود که حقوق توسط دولت تعیین می شود نه قوانین طبیعت. دولت با وضع قوانین جدید می تواند حقوق مالکیت

<sup>62</sup> - Thomas Paine

<sup>63</sup> - mob rule

جدیدی بوجود آورد و یا آن را لغو کند. مشروط بر آن که این قوانین در خدمت نفع عمومی باشد. بریدن همه پیوندها با قانون طبیعی و حقوق طبیعی، لیبرالیسم نوین را قادر ساخت که به گستره وسیعی از اعمال دولت مشروعیت بخشد.

بنتام بر سر موضوع مناقشه برانگیز مداخله دولت در بازتوزیع درآمد و ثروت از زبان مبهمی استفاده کرده است. از یک سو مطلوبیت گرایی، استدلالی قوی به نفع باز توزیع مطرح می کند. در واقع بر اساس قانون مطلوبیت نهایی نزولی، افراد ثروتمند از خرج هر واحد پول، لذت کمتری نسبت به افراد فقیر به دست می آورند و بنابر این با باز توزیع پول از اغنیا به فقرا می توان مطلوبیت کل جامعه را افزایش داد. بنتام از یک سو با گفتن این جمله که " هر قدر توزیع واقعی ثروت به سمت برابری حرکت کند، کل مقدار لذت بزرگتر خواهد شد"، این استدلال را تایید می کرد. از سوی دیگر بنتام از آن بیم داشت که باز توزیع به دلیل کاهش امنیت حقوق مالکیت و کاهش انگیزه فعالیت های اقتصادی، موجب کاهش رشد اقتصادی شود. او نتیجه گرفت که " زمانی که امنیت و برابری مغایر هم باشند، بی تردید : برابری باید به نفع امنیت کنار گذاشته شود". بدین ترتیب به رغم آن که بنتام دری را به روی فعالیت گسترده دولت در اقتصاد گشود، تمایل داشت که از سیاست های اقتصاد آزاد حمایت کند. پیشنهادات او در مورد اصلاحات، عمدتاً محدود به نظام های قضایی و جزایی، آموزش و فرایند انتخابات می شد.

### جان استوارت میل ( ۱۸۷۳-۱۸۰۶ )

جان استوارت میل یکی از برجسته ترین چهرهای روشنفکری سده نوزدهم بود. پدرش، جیمز میل نیز اقتصاددان برجسته ای بود و با کمک جرمی بنتام، تصمیم گرفت پسرش را به عنوان انسانی نمونه تربیت کند. پسر جوان زبان یونانی و جبر را قبل از ده سالگی آموخت و در دوره نوجوانی کتاب های ادیبانه ای تالیف کرد. اما این آموزش جدی سبب محروم ماندن جان استوارت میل از بلوغ عاطفی شد. به همین جهت برای درک ابعاد روشنفکرانه زندگی، شروع به مطالعه نوشته های رمانتیک ساموئل تیلور، کلریج و توماس کارلایل کرد. از آن پس، کارهای استوارت میل بیانگر تلاش برای برقراری موازنه بین عقلانیت حسابگر مطلوبیت گرایی بنتامی و موضوعات رمانتیک مکاشفه روانی و بیان احساسی شد.

استوارت میل رهنمود مبتنی بر مطلوبیت را برای جامعه به شیوه ای که موجب تولید بیشترین مقدار لذت شود، مورد تاکید قرار داد. اما برخلاف بنتام، ایده تفاوت های کیفی در لذت را مطرح کرد. او اعتقاد داشت که لذت های ناشی از بیان فکری و هنری برتر از لذایذ حاصل از مالکیت یا مصرف است. به بیان خود او " بهتر است که

سقراط ناراضی باشیم تا یک احمق راضی". استوارت میل استدلال خود مبنی بر برتری برخی از انواع لذت ها را بر پایه نظر ارسطو قرار داد که می گفت هدف زندگی انسان توسعه و تحقق ظرفیت هایی است که خاص نوع بشر است. هم برای ارسطو و هم برای استوارت میل این ظرفیت ها شامل توانایی خرد ورزی و عمل آگاهانه است. فعالیت های دیگر همچون خوردن، آشامیدن و تولید مثل، کارکردهای مشترک همه حیوانات است و بنابراین این نمی تواند منبع دستاوردهای انسان باشد.

مفهوم سلسله مراتب لذت ها بیانگر چالشی در برابر نسبیت اخلاقی لیبرالیسم کلاسیک است. حال لیبرال های نوین دارای بنیادی برای قضاوت در مورد سبک زندگی مطلوب جامعه، شده بودند و به تبع آن ضابطه ای منطقی برای مداخله دولت به دست آورده بودند. اما خود استوارت میل مخالف قانونگذاری برای پرورش استانداردهای اخلاقی بالا در افراد بود. در کتاب رساله در باره آزادی (۱۸۵۹)<sup>۶۴</sup> او استدلال کرد که دولت تنها زمانی باید در آزادی فردی دخالت کند که مانع از آزار افراد به همدیگر شود. استوارت میل به رغم این حکم، از سه مورد مشخص مداخله حمایت می کرد: تامین منابع مالی عمومی برای آموزش، ترغیب دولت برای کنترل موالید و مالیات بر ارث به منظور جلوگیری از تمرکز مالکیت بین نسل ها.

تلاش های استوارت میل برای ارایه سنتزی از بهترین عقاید لیبرالیسم کلاسیک، محافظه کاری و رادیکالیسم، مسیر توسعه بعدی لیبرالیسم نوین را تعیین کرد. استوارت میل طرفدار آزادی فردی بود و در عین حال نقش "ذهن های برتر" در ارایه رهنمود به جامعه و رهبری آن را ارزشمند می دانست. او از آموزش همگانی به شرطی حمایت می کرد که افراد تحصیل کرده از حق رای متعدد برخوردار باشند و از این طریق تاثیرشان بر فرایند سیاسی بیشتر شود. استوارت میل در کتاب اصول اقتصاد سیاسی (۱۸۴۸)، بر اهمیت امنیت حق مالکیت خصوصی در پیشبرد توسعه اقتصادی تاکید کرد و در عین حال تجربه تعاونی ها را به امید آن که آخر الامر به سوسیالیسم غیر متمرکز بیانجامد، ارج نهاد.

استوارت میل اعتقاد داشت که سرمایه داری و دموکراسی، گرچه کامل نیستند؛ در خدمت کارکردهای اصلی خود قرار دارند. سرمایه داری انباشت ثروت را تسهیل کرده است که انسان ها را از رنج کار یدی رهانیده و به آنها اجازه داده بر لذت های برتر حاصل از بیان فکری و هنری تمرکز کنند. دموکراسی با تسهیل مشارکت شهروندان در تصمیمات جمعی جامعه به آنها احساس ارزشمندی و کرامت داده که به نوبه خود تمایل آنها را به آن سبک زندگی که موجب تقویت کمالات فردی شان است، تقویت می کند. استوارت میل می پذیرفت که

<sup>۶۴</sup> - رساله درباره آزادی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸ (م).

تحول اجتماعی زمان بر خواهد بود؛ اما دولت می تواند با ارایه آموزش عمومی و بهبود برابری اجتماعی، آن را کوتاه تر کند.

### توماس هیل گرین<sup>۶۵</sup> (۱۸۸۲-۱۸۳۶)

توماس هیل گرین فیلسوف آکسفورد، در پی ایجاد موازنه ای میان فردگرایی لیبرالیسم کلاسیک و مفهوم رمانتیک جماعت<sup>۶۶</sup> بود که الهام بخش متفکران محافظه کار و رادیکال است. گرین نگران بود که لیبرالیسم کلاسیک با تاکید آن بر حمایت از حقوق مالکیت و بازار آزاد، برای کارگران جاذبه نداشته باشد. قانون اصلاحات انگلیس در سال ۱۸۶۷، به طیف وسیعی از کارگران حق رای داد و با ادغام این رای دهندگان جدید در فرایند سیاسی، دولت ناگزیر شد در راستای بهبود شرایط زندگی آنان اقدام کند.

گرین بسیاری از اصول لیبرالیسم از جمله آزادی فردی، حقوق مالکیت، ابتکار فردی و خود اتکابی را قبول داشت. اما برخی از اصول را برای به چالش کشیدن تعلق خاطر به بازار آزاد باز تعریف کرد. در حالی که لیبرال های کلاسیک انسان ها را به مثابه کسانی که به نحو عقلایی در پی حداکثر سازی مطلوبیت اند، می نگرست، گرین مدعی شد که انسان ها مستقیماً به دنبال مطلوبیت نیستند؛ بلکه در پی بهبود تصویر ذهنی خود اند. او در جزوه درسی در باب اصول تعهدات سیاسی (۱۸۷۹)، استدلال کرد که چون این تصویر های ذهنی در محیط اجتماعی شکل می گیرند، بیانگر ارزش های مشترک یک فرهنگ خاص اند. لذا تعقیب مطلوبیت فردی با حساسیت اخلاقی نسبت به برخی وظایف و تعهدات در قبال دیگران توأم خواهد بود.

گرین معنای آزادی را نیز مورد تجدید نظر قرار داد. در حالی که توجه لیبرال های کلاسیک صرفاً روی نبود محدودیت های بیرونی معطوف بود، گرین آزادی را به معنای مثبت آن یعنی توانایی زندگی معنی دار تعریف کرد. آزادی مثبت مستلزم آن است که افراد از حداقل کالاهای اساسی مانند غذا و سر پناه برخوردار باشند. گرین با بسط معنای آزادی، توانست به تلاش های دولت در زمینه کاهش فقر و بیکاری مشروعیت بخشد.

بالاخره گرین پایه های حقوق مالکیت را نیز بازنگری کرد. لیبرال های کلاسیک ادعا می کردند که افراد، حق طبیعی به همه دارایی هایی را دارند که آن را بدون خدشه دار کردن حقوق دیگران کسب کرده اند. بر خلاف آنها گرین ادعا می کرد که حقوق مالکیت به تشخیص جامعه برای فایده آن برای پیشبرد نفع عمومی بستگی دارد. به عبارت دیگر، به جای پذیرش نظر لیبرال های کلاسیک مبنی بر این که منافع عمومی با حمایت از

<sup>65</sup> - Thomas Hill Green

<sup>66</sup> - community

حقوق مالکیت مترادف است، گرین استدلال می کرد که نفع عمومی وضعیتی مستقل از و مقدم بر حق مالکیت دارد و تعیین کننده آن است.

گرچه گرین مفهوم حق مالکیت را اصولاً می پذیرفت؛ اما از نابرابری موجود در مالکیت انتقاد می کرد. نابرابری بیش از حد، مخل آزادی بسیاری از کارگرانی است که فاقد منابع کافی برای زندگی معنی دارند. گرین به منظور تعیین میزان تلاش لازم از سوی دولت برای باز توزیع ثروت، پیشنهاد کرد که حقوق مالکیت باید بر اساس تاثیر آن بر ارتقای آزادی مثبت ارزیابی شود. آن دسته از دارایی هایی که افراد را قادر به بروز ابتکار عمل، خود اتکایی و ابداع می سازند، استحقاق حمایت را دارند. اما حقوق مالکیتی که صرفاً ضامن حق برخورداری از مزیت و قدرت در برابر دیگران است، تهدید بالقوه ای برای آزادی مثبت ایجاد می کند و بنابر این، می توان آن را توسط دولت تحت ضابطه و مقررات در آورد. گرین اعتقاد داشت که دولت از طریق مقررات گذاری و باز توزیع حقوق مالکیت، می تواند ابتکار عمل افرادی را که تحت انقیاد فقر بوده اند، آزاد سازد و از آن طریق اقتصادی پویا بوجود آورد که در آن هر شهروندی دارای کرامت باشد و از استاندارد زندگی آبرومندی برخوردار شود.

### آلفرد مارشال (۱۸۴۲-۱۹۲۴)

آلفرد مارشال به عنوان استاد اقتصاد دانشگاه کمبریج انگلیس، بخش عمده اقتصاد خرد را که امروزه در برنامه های دوره لیسانس تدریس می شود به وجود آورد. گرچه استانیلی جونز اولین کسی بود که کاربرد واژه "علم اقتصاد" ۶۷ را به جای "اقتصاد سیاسی" پیشنهاد کرد، عنوان کتاب مارشال با نام اصول علم اقتصاد<sup>۶۸</sup> (۱۸۹۰) بیانگر آن است که پیشنهاد جونز مورد پذیرش قرار گرفته است. مارشال با نفی واژه "اقتصاد سیاسی"، نمی خواست ملاحظات سیاسی و اخلاقی را از بحث عمومی بیرون براند. او قبل از آن که مطالعه اقتصاد را شروع کند، به مطالعه علم اخلاق پرداخت. مارشال عمیقاً نگران وضع بد فقرا بود و اعتقاد داشت که علم اقتصاد می تواند رهنمودهایی را به دولت ارائه دهد تا کیفیت زندگی انسان را بهبود بخشد. انگیزه او از کاربرد "علم اقتصاد" به جای "اقتصاد سیاسی" از تمایل او به ایجاد درک علمی تر از جامعه سرچشمه می گرفت. مارشال با محدود کردن دامنه تحلیل به "آن بخش از عمل فردی و اجتماعی که بیش از همه با دستیابی و استفاده از لوازم مادی رفاه ارتباط دارد"، در پی تمرکز بر پدیده های قابل اندازه گیری ای بود که به شکل ریاضی بیان می شود. اما به

<sup>67</sup> -economics

<sup>68</sup> - مارشال کتاب اصول علم اقتصاد (Principles of Economics) را در سال ۱۸۹۰ منتشر کرد. او در حاشیه این کتاب، از ریاضیات در اقتصاد استفاده کرد. مطالب این کتاب، به قدری منظم و دقیق تدوین شده که گویی مانند قواعد ریاضی چیده شده است. اهمیت آن به حدی بود که جایگزین اصول اقتصاد سیاسی استوارت میل در مراکز آموزشی شد. این کتاب اولین بار توسط حسین موتمن ترجمه و در سال ۱۳۴۰ توسط دانشگاه تهران به چاپ رسیده است.

رغم تعریف محدود از علم اقتصاد، ابعاد غیر اقتصادی زندگی و ارزش های غیر اقتصادی را که می تواند بر سیاست گذاری دولت تاثیر بگذارد، می پذیرفت.

از دید کسانی که بعد از مارشال در کمبریج تدریس کردند، تفکیک میان علم اقتصاد و علم سیاست، به علم اقتصاد امکان داد تا از عینیت و دقت علوم فیزیکی بر خوردار شود. در حالی که اقتصاد سیاسی حاوی ملاحظات اخلاقی بود و توجه به عوامل اقتصادی و غیر اقتصادی را مجاز می دانست. بر خلاف دیدگاه فوق، لیبرالیسم کلاسیک مکتب اتریشی، علم اقتصاد را به مثابه تخصیص منابع کمیاب به هر هدفی تعریف کرد و بدین ترتیب اقتصاد را به "علم انتخاب عقلایی" تبدیل و وجود ارزش های غیر اقتصادی را انکار کرد.

مارشال در مورد پیشنهاداتی که ناظر بر مداخله دولت برای محدود کردن آزادی اقتصادی یا حقوق مالکیت بود، محتاطانه بر خورد می کرد و استدلال می کرد که آزادی و امنیت مالکیت برای برانگیختن ابداع، کارفرمایی و رشد اقتصادی، اهمیت حیاتی دارد. مارشال امیدوار بود که شهروندان و صاحبان کسب و کار از طریق خدمات اجتماعی و خیرات، "جوانمردی اقتصادی"<sup>۶۹</sup> نشان دهند و در خط مقدم حمله بر علیه مسائل فقر و رنج انسان ها قرار گیرند. او برخی از شکست های اقتصاد بازار شامل قدرت نابرابر در روابط کارگر و کارفرما، وجود آثار بیرونی منفی مانند آلودگی محیط زیست و ناتوانی بازار در ارزیابی کالاهای عمومی مانند آموزش همگانی را می شناخت. مارشال نقش فعال دولت را می پذیرفت و می گفت: "اراده انسان با هدایت تفکر دقیق می تواند وضعیت را چنان جرح و تعدیل کند که رفاه مادی و اخلاقی توده های مردم را بهبود بخشد."

### جان مینارد کینز (۱۹۴۶-۱۸۸۳)

جان مینارد کینز به عنوان استاد اقتصاد دانشگاه کمبریج، به آن دسته از نواقص بازار که از سوی مارشال و پیگو مورد بحث قرار نگرفته بود، آگاهی کامل داشت. محکومیت سرمایه داری آزاد از سوی او، بسیار فراتر از انتقادهای قبلی بود. او "هرج و مرج اقتصادی" بازارها را به خاطر ایجاد بیکاری و نابرابری بیش از حد در توزیع درآمدها نکوهش می کرد. در کتاب نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول (۱۹۳۶)<sup>۷۰</sup>، رکود اقتصادی را ناشی از مخارج ناکافی دانست. این ادعا تفکر سنتی اغلب اقتصاددانانی را که فرض می کردند مانع اصلی رشد اقتصادی، فقدان پس انداز کافی است، زیر سؤال برد. کینز استدلال کرد که پس انداز تنها زمانی مفید خواهد بود که پول مجدداً از طریق

<sup>69</sup> - economic chivalry

<sup>۷۰</sup> - ترجمه این کتاب قبل از انقلاب، توسط استاد فقید دکتر منوچهر فرهنگ منتشر شد. چاپ دوم کتاب مزبور در سال ۱۳۹۴ توسط نشر نی در اختیار عموم قرار گرفت.

استقراض به سرمایه گذاری هدایت شود. زمانی که سرمایه گذاران نسبت به آینده بدبین می شوند، از درگیر کردن پول شان در پروژه های جدید منصرف می شوند و با کاهش آهنگ فعالیت های اقتصادی، "ضریب تکاثر"<sup>۷۱</sup> در جهت معکوس به کار می افتد، کارگران مشاغل خود را از دست می دهند، مخارج مصرف کنندگان کاهش می یابد و کسب و کارها بسته می شوند.

قبل از کینز، اغلب اقتصاددانان، رکود اقتصادی ۷۲ را انحراف موقت از وضعیت نرمال می دانستند که نیازی به دخالت دولت برای ترمیم آن نبود. کینز بر خلاف آنها به عنوان شاهد مثال به "رکود بزرگ" ۷۳ اشاره کرد و نشان داد که اقتصاد می تواند وارد کساد طولانی شود. کینز در پاسخ اقتصاددانانی که استدلال می کردند اقتصاد در بلند مدت به وضعیت عادی باز خواهد گشت، گفت: "در بلند مدت همه ما مرده ایم". درمان رکود اقتصادی، افزایش مخارج دولت برای جبران مخارج ناکافی مصرف کنندگان و صاحبان کسب و کار است. علاوه بر این لازم است مخارج اضافی دولت به جای اخذ مالیات، از محل استقراض تامین مالی شود. چرا که مالیات ها موجب کاهش مخارج خصوصی می شوند. کینز با درخواست "مخارج از محل کسری بودجه"، درک نسل های اقتصاددانان متعهد به بودجه متوازن را به چالش کشید.

تبیین کینزی رکودها، همچنین در خدمت توجیه تلاش های دولت برای باز توزیع درآمد قرار گرفت. چون خانوارهای کم درآمد، درصد بزرگتری از درآمد اضافی خود را در مقایسه با خانوارهای پر درآمد خرج می کنند، دولت با انتقال درآمد از اغنیا به فقرا می تواند مخارج خصوصی را افزایش دهد. بر خلاف بنتام و استوارت میل که از آن بیم داشتند که باز توزیع، تاثیرات منفی بر انگیزه ها و انباشت سرمایه داشته باشد، کینز استدلال کرد که برابری بیشتر موجب اشتغال کامل و رشد اقتصادی خواهد شد. اقتصاد کینزی ضابطه منطقی لازم را برای درخواست افزایش دستمزد از سوی اتحادیه های کارگری، فراهم آورد.

---

<sup>71</sup> - multiplier effect

<sup>۷۲</sup> - رکود اقتصادی (recession)، مطابق تعریف دفتر ملی تحقیقات اقتصادی امریکا (NBER) عبارتست از کاهش پر اهمیت در فعالیت کل اقتصاد که بیش از چند ماه طول می کشد و معمولا در کاهش GDP واقعی، درآمد واقعی، اشتغال، تولید صنعتی و مقدار فروش در سطح عمده فروشی و خرده فروشی مشهود است (م).

<sup>۷۳</sup> - رکود بزرگ (Great Depression) به بحران عمیق اقتصادی امریکا اشاره دارد که در سال ۱۹۲۹ با فروپاشی بورس وال استریت شروع شد و سریعا به اقتصادهای پیشرفته صنعتی اروپا سرایت کرد. بین سال های ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳، تولید ناخالص ملی امریکا ۳۳ درصد افت کرد و نرخ بیکاری در آن کشور به بیش از ۲۵ درصد رسید. رکود عمیق (Depression) غالبا به دوره ضعف جدی اقتصادی اطلاق می شود. گفتنی است که اقتصاددانان امریکا بحران مالی و اقتصادی سال ۲۰۰۸ را به رغم ابعاد و اثرات بسیار مخرب آن رکود بزرگ (Great Recession) می نامند؛ اما عبارت Great Depression را تا کنون فقط برای بحران اقتصادی سال های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ به کار برده اند. شاید بحران اقتصادی اخیر که بر اثر کرونا دامن گیر امریکا و دیگر کشورها شده است، چنان ابعادی به خود بگیرد که از این عبارت برای نامیدن آن استفاده کنند (م).

کینز تلاش کرد تا فرانکلین روزولت را به آزمون علم اقتصاد جدید خود ترغیب کند؛ اما در این کار چندان موفق نشد. روزولت به دیده تردید به اقتصاد کینزی می نگریست<sup>۷۴</sup>؛ اما جنگ جهانی دوم کشورهای غربی را ناگزیر به افزایش مخارج خود بر اساس کسری بودجه کرد و نتیجه آن ظاهراً تایید نظریه کینز بود. کارخانجات سریعاً فعالیت خود را از سر گرفتند، مردم به سر کارها بازگشتند و اقتصاد آمریکا بلافاصله بعد از بمباران پرل هاربور توسط ژاپن، با اشتغال کامل کار می کرد. این موفقیت، بسیاری از اقتصاددانان و سیاست گذاران را به تغییر نظرشان در مورد نقش براننده دولت و پذیرش لیبرالیسم جدید ترغیب کرد. با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، کنگره ایالات متحده قانون اشتغال را به تصویب رساند و به موجب آن دولت را موظف کرد تا همه تمهیدات عملی برای تحقق اشتغال کامل را به کار بندد.

### جان رالز (۱۹۲۱-۲۰۰۲)

جان رالز فیلسوف دانشگاه هاروارد بود. کتاب او تحت عنوان *نظریه ای در باب عدالت* (۱۹۷۱) موجب بازنگری عمیق در بنیان های اخلاقی اقتصاد سیاسی شد<sup>۷۵</sup>. رالز با نوشتن این کتاب، به مساله در حال ظهور در درون لیبرالیسم نوین واکنش نشان داد. هر چند لیبرال های نوین، موفق شده بودند، غیر قابل نقض بودن حقوق ملکیت و توزیع درآمد تعیین شده در بازار را به چالش کشند؛ اما برای تعیین این که چه حقوق مالکیتی باید تعدیل شود و میزان مناسب بازتوزیع درآمد چیست، معیاری نداشتند. دولت های لیبرال نوین بدون نظریه ای در باب نفع عمومی یا نظریه عدالت، اصول معینی برای اقامات خود در این زمینه نداشتند و این آنها را در مقابل فشار گروه های دارای منافع خاص، آسیب پذیر می کرد. فرایند سیاسی به امری دلخواه برای همگان تبدیل شده بود که در آن گروه های مهاجم تر و قوی تر به زیان گروه های ضعیف تر، منفعی از دولت کسب می کردند.

جان رالز که با این مساله مواجه بود، بر آن شد که تعریفی از توزیع درآمد به دست دهد که اخلاقی باشد و بنابر این از سوی همه اعضای جامعه منصفانه تلقی شود و مورد پذیرش قرار گیرد. کسب اجماع در مورد پرسش هایی در مورد منصفانه بودن، معمولاً با توجه به تمایل انسان به دخالت دادن منافع شخصی خود در تلقی از عدالت

<sup>۷۴</sup> - ممکن است فرانکلین روزولت مستقیماً تحت تاثیر آرای کینز قرار ننگرفته باشد؛ اما او با اجرای طرح نیو دیل (New Deal) تلاش کرد عملاً توصیه های اقتصاد کینزی را برای مقابله با بحران بزرگ آمریکا به کار بندد (م).

<sup>۷۵</sup> - جان راولز (John Rawls) یلسوف آمریکایی معاصر از چهره های به نام *فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق* در *سده بیستم* بود. اثر مشهور وی *نظریه عدالت یا نظریه ای در باب عدالت* هم اکنون به عنوان یکی از منابع کلاسیک *فلسفه سیاسی* تلقی می شود. کتاب *نظریه عدالت* تنها در آمریکا دست کم ۲۰۰ هزار جلد فروش داشته و تا کنون به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است. این کتاب در ایران توسط مرتضی نوری به فارسی ترجمه شده است و چاپ دوم آن را نشر مرکز در سال ۱۳۹۷ به خوانندگان ارایه کرده است (م).

دشوار است. اما رالز "وضعیت نخستین" فرضی را مطرح کرد که در آن افراد بدون دانستن وضعیت اجتماعی و منافع خاص خود، اصول عدالت را انتخاب می کنند. این رویه را می توان با وضعی مقایسه کرد که در آن افراد می خواهند کیکی را بین خود منصفانه تقسیم کنند. شخصی که کیک را می برد آخرین قطعه کیک را دریافت می کند تا اطمینان حاصل شود که نفع شخصی بر اندازه برش های کیک تاثیر ندارد.

رالز استدلال کرد که اگر افراد هیچ اطلاعی از جایگاه خود در جامعه آتی نمی داشتند، دو اصل عدالت را انتخاب می کردند. اول آن که هر شخص آزادی های اساسی یکسانی را انتخاب می کرد. دوم آن که درآمد و ثروت به نحوی توزیع می شد که رفاه فقیرترین اعضای جامعه حداکثر شود. اصل دوم بیشتر مورد مناقشه است، اما رالز ادعا کرد که افرادی که از منافع خود بی اطلاع اند، بدان سبب حمایت از فقیرترین افراد را انتخاب خواهند کرد که احتمال دارد خود در زمره آنان قرار گیرند. رالز منفعت شخصی را محکوم نمی کرد، اما فقط استدلال می کرد که افراد زمانی می توانند در فرمول بندی اصول عدالت واقع بین باشند که منافع مربوط به نقش خاص خود در جامعه را نادیده بگیرند.

حداکثر کردن رفاه فقیرترین گروه ها در جامعه، به منزله برابری کامل نیست. رالز نقش نابرابری را در تامین انگیزه و تقویت انباشت سرمایه که نهایتاً به نفع همگان است، در نظر می گرفت. لذا توزیع ثروت باید تا نقطه ای ادامه یابد که از آن به بعد هر پرداخت انتقالی بیشتر، موجب سرکوب انگیزه و رشد اقتصادی می شود که خود به زیان فقرا است.

تصویر رالز از افرادی که آگاهی از وضعیت خود را در جامعه نادیده می گیرند، در نگاه اول بسیار غیر محتمل است. اما او نظریه خود را با این ادعا تقویت کرد که انسان ها با عبور از مراحل مختلف توسعه اخلاقی، پیشرفت می کنند. در بالاترین مرحله، اعمال انسان به جای نفع تنگ نظرانه شخصی بر پایه اصول جهان شمول خواهد بود. اگر اصول رالزی عدالت در عالم واقع توسط افراد واقعا اخلاقی انتخاب شود، در آن صورت باز توزیع را می توان به رغم اعتراض افرادی که از آن زیان دیده اند، موجه دانست. رالز انتظار داشت که حساسیت اخلاقی مردم به تناسب افزایش تجربه زندگی در جامعه منصفانه تر، افزایش یابد و افراد عدالت را بر منافع مادی خود مقدم دارند و به تبع آن اعتراضات بر علیه بازتوزیع کاهش یابد.

رالز اولین لیبرال نوینی بود که معیار مشخصی برای عدالت توزیعی وضع کرد. اگر اصول رالزی پذیرفته شود، بسیاری از مبارزات سیاسی که تهدیدی برای همبستگی اجتماعی جامعه مدرن به شمار میروند، پایان خواهد یافت. اما به رغم اقبال فراوان به عقاید رالز در جامعه، لیبرال های نوین نظریه عدالت او را بدان سبب که مستلزم باز توزیع وسیع ثروت است، نپذیرفته اند.

## اصول لیبرالیسم نوین

تعاریف زیر بیانگر خصایص اصلی رویکرد لیبرالیسم نوین است:

**طبیعت انسان.** انسان ها توانایی انتخاب عقلایی را دارند، اما اهداف شان تا حد زیادی بوسیله محیط اجتماعی شکل می گیرد. انسان ها برای توسعه کامل خود، نیاز به روابط اجتماعی مبتنی بر احترام متقابل دارند و همین نیاز، احساسات اخلاقی ای را در آنها ایجاد می کند که خودخواهی صرف را محدود می کند.

**جامعه.** جامعه مجموعه افرادی است که هم منافع خصوصی دارند و هم منافع جمعی. بازارها برای برآوردن منافع خصوصی مناسب اند؛ اما عمل دولت برای برآوردن نفع جمعی لازم است.

**دولت.** هدف دولت آن است که به صورت بی طرفانه از حقوق مردم حمایت کند و در خدمت مردم باشد تا شهروندان بتوانند به وسیله آن به صورت جمعی اهدافی را دنبال کنند که از طریق بازار قابل دستیابی نیست. دولت باید تنها آن اهدافی را حمایت کند که در خدمت منافع عمومی است.

**اخلاقیات.** ارزش های اخلاقی، غالبا ذهنی و لذا نسبی اند. اما برخی از ارزش ها باید برای عموم مردم جاذبه داشته باشند، از جمله احترام به حقوق و کرامت افراد، توجه به محیط زیست و احترام به حاکمیت سایر ملل.

**قدرت.** قدرت زمانی مشروعیت دارد که در جهت نفع عمومی به کار رود. اما چون لیبرالیسم نوین تعریفی از نفع عمومی ارایه نمی کند، تمایز میان قدرت مشروع و غیر مشروع به صورت مساله ای لاینحل باقی مانده است.

**آزادی.** آزادی دو معنی دارد. به تعبیر منفی آن، آزادی عبارتست از نبود اجبار یا محدودیت اعمال شده توسط افراد دیگر یا دولت. به تعبیر مثبت آن، آزادی عبارتست از توانایی تعقیب موثر اهداف فردی. این دو برداشت از آزادی می توانند با همدیگر مغایرت داشته باشند و آن زمانی است که آزادی فردی یک شخص مانعی برای آزادی مثبت دیگران باشد.

**برابری.** برابری فرصت و برابری تحت قانون دو جز مهم برابری اجتماعی است. اما هر دو آنها توسط نابرابری در ثروت و درآمد خدشه دار می شوند. از اینرو برای دستیابی به برابری اجتماعی، برابری بیشتر نتایج<sup>۷۶</sup>، حیاتی است.

---

<sup>۷۶</sup> - طرفداران لیبرالیسم اقتصادی از جمله فردریک هابک و میلتون فریدمن به برابری فرصت ها (equality of opportunity) اعتقاد دارند و مخالف برابری نتایج اند (equality of outcomes). آنها استدلال می کنند که تلاش برای دستیابی به برابری نتایج، ضرورتا به توسل دولت به اجبار خواهد انجامید. سوسیال دموکرات ها و لیبرال های نوین در کنار برابری فرصت ها به برابری نتایج اعتقاد دارند. بدیهی است این امر مستلزم دخالت دولت در توزیع درآمدها است و بر حسب این که طرفداران برابری نتایج به کدام طیف سیاسی تعلق خاطر داشته باشند، می تواند درجات مختلفی داشته باشد (م).

**عدالت.** عدالت از طریق رعایت حقوق بشر و حقوق مالکیت به دست می‌آید. زمانی که این حقوق تعارض داشته باشند، جامعه از طریق دخالت دولت باید برای برقراری موازنه ای که به بهترین نحو نفع عمومی را تامین کند، تلاش کند.

**کارایی.** کارایی عبارتست از حداکثر سازی ارزش کالاها و خدمات تولید شده. اما کارایی تنها یکی از معیارهای جامعه خوب است و می‌تواند تحت الشعاع ملاحظات آزادی، برابری یا عدالت قرار گیرد.

## لیبرالیسم نوین در دوران معاصر

جنگ جهانی دوم گسترش نقش دولت‌ها را در اغلب کشورها ناگزیر کرد. موفقیت تلاش‌های جنگی هر نوع تردیدی را که در مورد قدرت دولت در برانگیختن اقتصاد وجود داشت از میان برد. کشورهایی که بر اثر رکود بزرگ برای یک دهه دچار ضعف و فتور شده بودند، ناگهان حیات دوباره یافتند و به اشتغال کامل و سطوح شگفت آور تولید دست یافتند. زمانی که جنگ به پایان رسید، هیچ تضمینی برای عدم بازگشت رکود وجود نداشت و بسیاری از دولت‌ها تدابیر شدیدی در جهت تضمین رونق مستمر اتخاذ کردند. با بی اعتبار شدن رادیکالیسم و محافظه کاری، بواسطه توحش روسیه استالینی و آلمان نازی و بی اعتبار شدن لیبرالیسم کلاسیک بر اثر رکود بزرگ، اجماعی حول لیبرالیسم نوین شکل گرفت که برای سه دهه بعدی بر اقتصاد سیاسی کشورهای غربی تسلط داشت. امروزه عقاید لیبرالی نوین (در حوزه اقتصاد) به اشکال مختلف ظاهر می‌شوند از آن جمله است اقتصاد رفاه، اقتصاد رفتاری و اقتصاد پساکینزی.

## اقتصاد رفاه

اقتصاد رفاه رشته‌ای از علم اقتصاد است که در آن تأثیرات نهادها و سیاست‌های مختلف، بر رفاه کلی جامعه تحلیل می‌شود. در طی سده نوزدهم و بیستم، اقتصاددانان حامی سیاست‌های اقتصاد آزاد، غالباً فرض می‌کردند که بازار آزاد هر فرد را قادر می‌سازد که مطلوبیت خود را با توجه به محدودیت بودجه اش حداکثر سازد. بازار همچنین باید کارآمد باشد تا حداکثر رفاه اجتماعی را بوجود آورد. اما ویلفردو پارتو اقتصاددان ایتالیایی این ادعاها را غیر علمی دانست و رد کرد. علت این امر آن بود که چنین ادعایی مبتنی بر پذیرش این فرض است که می‌توان مطلوبیت افراد را جمع کرد و به رفاه اجتماعی رسید. پارتو کارایی را باز تعریف کرد و آن را وضعیتی دانست که در آن هیچ تخصیص مجددی از منابع نمی‌تواند سطح رفاه یک نفر را افزایش دهد، مگر آن که رفاه دیگری را کاهش دهد.

در خلال دهه ۱۹۳۰، پیشرفت های بیشتر در اقتصاد رفاه توسط اقتصاددان انگلیسی جان هیکس<sup>۷۷</sup> (۱۹۸۹-۱۹۰۴) و نیکولاس کالدور<sup>۷۸</sup> (۱۹۸۶-۱۹۰۸) نشان داد که کارایی اقتصادی نوعا نمی تواند رفاه اجتماعی را حداکثر کند. با توجه به سطح کنونی فناوری و ترجیحات مصرف کنندگان، تعداد بی نهایت تخصیص منابع وجود دارد که متناظر با الگوهای متفاوت مالکیت منابع یا مواهب نخستین است. چون بازار فقط آن ترجیحاتی را برآورده می سازد که پشتوانه پولی دارند، موجب افزایش تولید کالاهایی خواهد شد که هوس های کم ارزش ثروتمندان را ارضا کند. بنابراین نیازهای اساسی فقرا را نادیده خواهد گرفت. تعیین این که چه الگویی از توزیع مواهب اولیه، رفاه عمومی را حداکثر خواهد ساخت، نیازمند قضاوت ارزشی در مورد اهمیت نسبی خواسته ها و نیازهای مختلف انسان است. هیکس و کالدور پیشنهاد کردند که این قضاوت های ارزشی می تواند مبتنی بر "تابع رفاه اجتماعی" باشد که از طریق فرایند سیاسی به دست میاید. همین که تابع رفاه اجتماعی مشخص شود، دولت باز توزیع (یا پرداخت های مالی یکجا) را تا جایی ادامه خواهد داد که به الگویی از مالکیت منابع دست یابد که رفاه اجتماعی را حداکثر می سازد.

در سال ۱۹۵۴، کنت ارو<sup>۷۹</sup> و جرارد دبرو<sup>۸۰</sup> (۲۰۰۴-۱۹۲۱)، بر پایه کار هیکس و کالدور به روش پیچیده ریاضی دو قضیه اصلی اقتصاد رفاه را اثبات کردند. قضیه اول بیانگر آن است که تحت مفروضات سفت و سخت در باره رقابت، بازارهای کامل، تخصیص کارآمد منابع (پارتویی) را ایجاد می کنند. قضیه دوم مدعی آن است که هر گونه تخصیص کار آمد مطلوبی را می توان با تعیین الگوی مناسب مالکیت منابع یا مواهب نخستین به دست آورد.

پیامدهای اقتصاد رفاه نوین چالش عمده ای را برای استدلال های اقتصاد آزاد بوجود می آورد. بازار آزاد ممکن است بهینه پارتو باشد، اما این کارایی هیچ وزن اخلاقی ای در ارزیابی رفاه اجتماعی ندارد. داوری سیاسی بر سر عدالت اجتماعی بر کارایی بازار در شکل دهی جامعه خوب تقدم دارد. با طرح ضرورت باز توزیع برای حداکثر سازی رفاه اجتماعی، امروزه دیگر حقوق مالکیت امر خدشه ناپذیری محسوب نمی شود<sup>۸۱</sup>.

---

77 - John Hicks

78 - Nicholas Kaldor

79 - Kenneth Arrow

80 - Gerard Debreu

<sup>۸۱</sup> - برای اطلاع بیشتر در مورد اقتصاد رفاه به منابع زیر مراجعه کنید:

- I.M.D. Little, *A Critique of Welfare Economics*, Oxford: Oxford Press, 1950;

- Francis, M. Bator, "The Simple Analytics of Welfare Maximization," *American Economic Review* 47(1957): 22-59.

- E.J. Mishan, *Economic Efficiency and Social Welfare: selected Essays on the Fundamental Aspects Social Welfare*, reprint edition, New York: Routledge, 2012.

## اقتصاد رفتاری

در سال ۱۹۷۹، دو روانشناس امریکایی، دانیل کانمن و آموس تاورسکی (۱۹۹۶-۱۹۳۷)، مقاله ای را در یک مجله اقتصادی پر طرفدار منتشر کردند و دیدگاه اقتصاددانان در مورد رفتار انسان را زیر سؤال بردند.<sup>۸۲</sup> نظریه نئوکلاسیکی اقتصاد بر این فرض بنا شده است که انسان ها برای حداکثر سازی سود یا مطلوبیت، بر محاسبات عقلانی نفع شخصی متکی اند. معذالک دنیای واقعی پر است از انتخاب های بد و رفتارهای غیر عقلانی. در پی انتشار مقاله کانمن و تاورسکی، رشته جدیدی از تحقیق به نام اقتصاد رفتاری آغاز شد که در آن بصیرت ارایه شده توسط روانشناسی و علم اقتصاد ادغام می شود. انسان ها قطعا در مواقعی قادر به انتخاب های عقلایی اند، اما انتخاب آنها غالبا " به نحو قابل پیش بینی ای غیر منطقی " است.<sup>۸۳</sup>

اقتصاد رفتاری انواع رفتارهای " غیر عقلانی " را شناسایی کرده است. افراد به جای انجام محاسبات دقیق هزینه-منفعت تصمیمات خود، غالبا بر عادات خود یا محاسبات سرانگشتی اتکا می کنند. علاوه بر این برخی از افراد ممکن است فاقد قدرت کنترل خود باشند یا آرزوهای متعارض داشته باشند به نحوی که انتخاب های جاری آنها با اهداف بلند مدت شان ناسازگار باشد. افزون بر این، روشی که یک گزینه ارایه می شود یا شکل داده می شود، می تواند بر انتخاب فردی تاثیر بگذارد. برای مثال، اگر کارکنان مختار باشند که پولشان را در یک برنامه بازنشستگی قرار دهند، بسیاری از آنها انتخاب خود را به تعویق خواهند انداخت و یا به آن برنامه وارد نخواهند شد. بر خلاف این حالت، اگر آنها بدون آن که کاری انجام دهند، به طور خودکار به عضویت این برنامه درآیند، نرخ مشارکت در طرح بازنشستگی افزایش خواهد یافت ولو آن که در این حالت نیز در انتخاب مشارکت یا عدم مشارکت در طرح مخیر باشند. صنعت بسته بندی گوشت متکی بر " اثر چارچوب دهی " <sup>۸۴</sup> یا قاب بندی است. (بدین معنی که برای تاثیر مثبت بر مصرف کننده) برچسب گوشت چرخ کرده را به صورت " حاوی ۸۰ درصد گوشت " می نویسند نه " ۲۰ درصد چربی ".

تحقیقات علم اقتصاد رفتاری گویای آن است که انسان ها گرایش دارند که احتمال وقوع اتفاقات نادر را بیش از واقع و احتمال وقوع اتفاقات متداول را کمتر از واقع ارزیابی کنند. برای مثال، مردم بیشتر نگران حملات تروریستی اند تا تصادفات رانندگی؛ در حالی که فراوانی وقوع دومی بیش از اولی است. همچنین مردم از خود " جانبداری خوشبینانه " نشان می دهند. بدین معنی که شانس موفقیت خود را بیش از حد ارزیابی می کنند.

<sup>82</sup> - Daniel Kahneman and Amos Tversky, "Prospect Theory: An analysis of Decisions under Risk," *Econometrica* 47 (1979):263-291.

<sup>۸۳</sup> - خوانندگانی که طالب مطالعه بیشتر در اقتصاد رفتاری اند، می توانند به کتاب زیر مراجعه کنند: کارترایت، ادوارد، *اقتصاد رفتاری*، ترجمه قهرمان عبدالی و سید حسین میر شجاعیان، انتشارات دنیای اقتصاد.

<sup>84</sup> - framing effect

در واقع، ترکیب ارزیابی بیش از حد احتمال رخ دادن وقایع نادر و تمایلات خوشبینانه نسبت به موفقیت، اشتیاق مردم را به خرید بلیط های لاتاری تبیین می کند.

شاید یکی از مهمترین خصایص انسان که در اقتصاد رفتاری تایید شده است، تمایل به انصراف از مطلوبیت فردی به منظور دستیابی به انصاف و عدالت باشد. در بازی التیماتوم، محققان دو نفر را انتخاب می کنند و به یکی از آنها ۱۰ دلار می دهند و از او می خواهند که بخشی از پولش را به شریک خود پیشنهاد دهد؛ اما توجه داشته باشد که اگر او نپذیرفت، به هیچ یک از آنها پولی تعلق نخواهد گرفت. نظریه متعارف اقتصادی می گوید که هر پیشنهادی که بالاتر از صفر باشد، مورد پذیرش خواهد بود، چون بهتر از هیچ است. اما، شرکا بطور منظم پیشنهادهای را که به طور غیر منصفانه ای پایین باشد، رد می کنند. این بیانگر تمایل به صرف نظر کردن از پول به خاطر تنبیه رفتار ناعادلانه است.

اقتصاد رفتاری در چارچوب رویکرد لیبرالی نوین قرار دارد، چون که بیانگر آن است که شهروندان برای عدالت اجتماعی ارزش قائلند و برای رسیدن به این هدف، حاضرند از منافع خود صرف نظر کنند. اقتصاد رفتاری همچنین نشان می دهد که رفتار فردی را می توان از طریق سیاست های مناسب دولت تغییر داد. در بسیاری از موارد، این سیاست ها می تواند صرفا با چارچوب بندی متفاوت که موجب انتخاب یک گزینه به جای گزینه دیگر می شود، قابل اجرا باشد. برای مثال اگر همه کارکنان به صورت اتوماتیک در طرح پس انداز دوران بازنشستگی ثبت نام شوند و کسانی که تمایل ندارند، بتوانند انصراف دهند، پس انداز بیشتری شکل خواهد گرفت و مشکلات مالی بسیاری از شهروندان مسن حل خواهد شد. از جمله برجسته ترین اقتصاددانان رفتاری عبارتند از دن آریلی<sup>۸۵</sup>، ریچارد تالر<sup>۸۶</sup> و رابرت شیلر<sup>۸۷</sup>. مقالات در باره اقتصاد رفتاری را می توان در مجلات زیر یافت: *مجله اقتصاد رفتاری*<sup>۸۸</sup>، *مجله اقتصاد رفتاری و تجربی*<sup>۸۹</sup>، *مجله بین المللی اقتصاد رفتاری تجربی*<sup>۹۰</sup> و *مجله رفتار اقتصادی و سازمان*<sup>۹۱</sup>.

---

<sup>85</sup> - Dan Ariely

<sup>86</sup> - Richard Thaler

<sup>۸۷</sup> - جزییات بیشتر در مورد اقتصاد رفتاری را می توان در آثار زیر یافت:

- Richard H. Thaler, *Misbehaving: The Making of Behavioral Economics*, New York: W.W. Norton, 2015.

- Daniel Ariely, *Predictably Irrational: The Hidden Forces that Shape our Decision*. New York: Harper Collins, 2008.

- Peter Diamond, *Behavioral Economics and its Application*. Princeton, NJ: Princeton University Press, 2007.

<sup>88</sup> - *Journal of Behavioral Economics*

<sup>89</sup> -- *the Journal of Behavioral and Experimental Economics*

<sup>90</sup> - *the International Journal of Applied Behavioral Economics*

<sup>91</sup> - *Journal of Economic Behavior and Organization*

## اقتصاد پسا کینزی

اقتصاددانی که موجب اشاعه اقتصاد کینزی در امریکا شد، پل ساموئلسون ( ۲۰۰۹-۱۹۱۵) بود. او "سنتز نئوکلاسیکی" را ارایه کرد که در چاچوب آن، اقتصاد نئوکلاسیکی برای تحلیل انتخاب های افراد و بنگاه ها معتبر می ماند، در حالی که اقتصاد کلان کینزی کارکرد نظام اقتصادی را در کلیت آن تبیین می کرد. بر اساس نظر ساموئلسون، اگر سیاست های مالی و پولی توصیه شده توسط کینز برای روغن کاری چرخ های اقتصاد و انطباق تقاضا برای حفظ اشتغال کامل به کار رود، در آن صورت بازار آزاد خواهد توانست کارکرد خود در مورد تخصیص کارآمد منابع را انجام دهد. کینز در سال ۱۹۴۶ درگذشت، بنابر این نتوانست قضاوتی در مورد دقت تفسیر ساموئلسن از عقاید خود ارایه دهد. اما چندین نفر از همکاران کینز در دانشگاه کمبریج انگلستان ادعا کردند که ساموئلسن بسیاری از نکات بنیادین اقتصاد کینزی را نادیده گرفته است. تحت رهبری جون رابینسون (۱۹۸۳-۱۹۰۳) و اقتصاددان لهستانی مایکل کالکی<sup>۹۲</sup> (۱۹۷۰-۱۸۹۹)، آنها مکتب جدیدی از تفکر بنیان نهادند که علم اقتصاد پسا کینزی نام گرفت. هدف آنها احیای نظرات کینز و در مواردی تعدیل کار اولیه وی بود. افراد مهم دیگری که در انگلستان در این کار مشارکت داشتند شامل پیرو سرافا<sup>۹۳</sup> (۱۹۸۳-۱۸۹۸)، موریس داب<sup>۹۴</sup> (۱۹۷۶-۱۹۰۰) و نیکولاس کالدور<sup>۹۵</sup> (۱۹۸۶-۱۹۰۸) بود. در ایالات متحده، در توسعه اقتصاد پسا کینزی افراد برجسته ای شامل سیدنی وینتراپ<sup>۹۶</sup> (۱۹۸۳-۱۹۱۴)، آلفرد ایچنر<sup>۹۷</sup> (۱۹۸۸-۱۹۳۷) و هیمن مینسکی<sup>۹۸</sup> (۱۹۹۶-۱۹۱۹) مشارکت داشتند.

اقتصاد پسا کینزی را نباید با اقتصاد کینزی جدید<sup>۹۹</sup> اشتباه گرفت. دومی در دهه ۱۹۸۰ در واکنش به شکست سیاست های کینزی در مقابله با رکود- تومی توسعه یافت. اقتصاددانان کینزی جدید عموماً اقتصاد خرد نئوکلاسیکی را می پذیرند و بدنبال نشان دادن "بنیان های خرد<sup>۱۰۰</sup>" بیکاری و تورم اند. آنها بی ثباتی اقتصاد کلان را به فقدان رقابت و "چسبندگی های<sup>۱۰۱</sup>" بازارها نسبت می دهند که مانع از تغییر قیمت ها به سطوح تعادلی می شود. برای مثال مرزها می توانند به دلیل قرار دادهای اتحادیه های کارگری، حداقل دستمزدها و مقاومت کارگران در برابر کاهش دستمزدها، چسبنده باشند.

<sup>92</sup> - Michal Kalecki

<sup>93</sup> - Piero Soraffa

<sup>94</sup> - Maurice Dobb

<sup>95</sup> - Nicholas Kaldor

<sup>96</sup> - Sidney Weintraub

<sup>97</sup> - Alfred Eichner

<sup>98</sup> - Hyman Minsky

<sup>99</sup> -new Keynesian economics

<sup>100</sup> -micro-foundations

<sup>101</sup> -rigidities

اقتصاددانان پساکینزی برخلاف آنان، اقتصاد خرد نئوکلاسیکی را برای تبیین علل تورم و بیکاری عمدتاً نامربوط می‌دانند. آنها مانند کینز اعتقاد دارند که اقتصاد بازار به علت عدم اطمینان ناشی از فقدان اطلاعات، ذاتاً بی‌ثبات است. عدم قطعیت، مانع ارزیابی دقیق سرمایه‌گذاران از ریسک می‌شود و به "رفتار گله وار"<sup>102</sup> آنها می‌انجامد. بدین معنی که شرکت‌کنندگان در بازار در دوره‌های رونق، بیش از حد خوشبین می‌شوند و در دوره‌های رکود بیش از حد بدبین. همین مینسکی استدلال می‌کند که دوره‌های رشد اقتصادی بالا موجب می‌شود که نظام مالی مستعد بحران شود. علت آن این است که در این دوره‌ها سرمایه‌گذاران ریسک‌های زیاده از حد را می‌پذیرند و وام‌دهندگان اعتبارات بیش از حد را می‌پردازند.

کینز طالب دو اصلاح عمده بود: اول - اقدام دولت برای تنظیم مخارج کل و دوم - کنترل دولت یا "اجتماعی کردن" سرمایه‌گذاری. سیاست‌گذاران در ایالات متحده اولین خواسته کینز را به کار بستند؛ اما دومی را نادیده گرفتند. چرا که اقدام اخیر مستلزم مدیریت دولتی اقتصاد بود. معذالک، پساکینزی‌ها اعتقاد دارند که بدون میزانی از کنترل عمومی بر سرمایه‌گذاری، دولت نمی‌تواند برای دوره‌های طولانی، هم‌ثبات قیمت‌ها و هم‌بیکاری پایین را در اقتصاد حفظ کند. اجتماعی شدن سرمایه‌گذاری می‌تواند بسته به وضعیت اقتصاد، به شکل یارانه یا مالیات برای ترغیب یا تنبیه سرمایه‌گذاری صورت بگیرد. دولت همچنین می‌تواند درآمد مالیاتی را برای سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌هایی همچون بزرگراه‌ها، حمل و نقل عمومی، آموزش یا تحقیق و توسعه به کار برد.

پساکینزی‌ها این نکته را می‌پذیرند که سیاست‌های مالی و پولی سنتی کینزی‌ها با توجه به تمرکز روز افزون تولید، غیر موثر شده است. در غیاب رقابت موثر، شرکت‌های بزرگ از "قدرت بازار" برخوردار می‌شوند و برای قیمت‌گذاری محصولات خود، حاشیه سود دلخواه خود را روی هزینه تولید می‌گذانند (قیمت‌گذاری به روش هزینه به اضافه سود<sup>103</sup>). در چنین بستری تلاش دولت برای کنترل تورم خنثی می‌شود. زمانی که دولت مخارج خود را کم می‌کند یا عرضه پول را کاهش می‌دهد، صاحبان کسب و کار به جای کاهش قیمت‌ها صرفاً کارکنان خود را اخراج می‌کنند و تولید را کاهش می‌دهند. این وضعیت به رکود-تورمی و بیکاری می‌انجامد.

رکود بزرگ ۱۰۴ سال ۲۰۰۸، به تجدید حیات اقتصاد کینزی و پساکینزی انجامید. در آن سال همانند رکود بزرگ ۱۰۵ دهه ۱۹۳۰، اقتصاد جهانی به ورطه "تعادل اشتغال ناقص" فرو افتاد که در آن فقدان مشاغل، مخارج مصرف‌کنندگان را محدود کرد و تقاضای ناکافی، صاحبان کسب و کار را از ایجاد اشتغال بازداشت. در حالی که

<sup>102</sup> -herd behavior

<sup>103</sup> - cost plus pricing

<sup>104</sup> - Great Recession

<sup>105</sup> -Great Depression

اغلب کشورهای اروپایی به این بحران با اتخاذ برنامه های "ریاضتی" یعنی کاهش مخارج دولت و سیاست پولی سفت و سخت برخورد کردند، ایالات متحده با کمک های مالی عظیم و خلق پول، مسیر کینزی را برگزید. سلامت نسبی اقتصاد امریکا بعد از رکود بزرگ، موجب احیای رویکرد کینزی شد.

پسا کینزی ها برای حفظ رشد پایدار اقتصادی، از اقدام دولت برای نگهداشت اقتصاد در وضعیت نزدیک به اشتغال کامل حمایت می کنند. آنها برای این منظور، پرداخت یارانه به کارفرمایان خصوصی به منظور استخدام نیروی کار بیشتر یا دخالت مستقیم دولت به عنوان "آخرین استخدام کننده" ۱۰۶ را تجویز می کنند. در گذشته، اشتغال کامل، موجب فشارهای تورمی می شد؛ اما امروزه افزایش رقابت جهانی، مانع از افزایش قیمت ها و مزدها توسط شرکت ها و اتحادیه های کارگری می شود. پسا کینزی ها همچنین توصیه می کنند که دولت نوسان پذیری بازارهای مالی را با وضع مقررات کاهش دهد.<sup>۱۰۷</sup> مارک لاووی<sup>۱۰۸</sup> و جان کرگل<sup>۱۰۹</sup> از جمله پسا کینزی های برجسته اند. عقاید پسا کینزی را می توان در نشریات زیر یافت: *مجله اقتصاد پسا کینزی*،<sup>۱۱۰</sup> *مجله اقتصاد کمبریج*<sup>۱۱۱</sup> و *مرور اقتصاد کینزی*<sup>۱۱۲</sup>

## ارزیابی لیبرالیسم نوین

لیبرالیسم نوین از زمان رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ تا دهه ۱۹۷۰ در میان کشورهای غربی ایدئولوژی مسلط بود. جاذبه آن تنها ناشی از موفقیت اقتصاد کینزی در حفظ رونق اقتصادی در آن دوره نبود؛ بلکه ناشی از رویگردانی از هر نوع ایدئولوژی خالص نیز بود. لیبرالیسم نوین رویکرد منعطف و عملگرایانه ای را ارائه می داد که با پذیرش روز افزون "اقتصاد مختلط"<sup>۱۱۳</sup> همخوانی داشت. در این اقتصاد، دولت فعال موجب بهبود عملکرد اقتصاد بازار یا جانشین آن می شود. سلطه لیبرالیسم نوین در اوائل دهه ۱۹۶۰، ابتدا توسط رادیکال های چپ جدید، سپس با تجدید حیات لیبرالیسم کلاسیک در دهه ۱۹۷۰ و بالاخره قدرت گرفتن محافظه کاری در دهه ۱۹۹۰ به چالش

<sup>106</sup> - employer of the last resort

<sup>۱۰۷</sup> - اقتصاد پسا کینزی را می توان در منابع زیر یافت:

- J.E. King, *A History of Post Keynesian Economics since 1936*, Northampton, MA: Edward Elgar, 2004.
- Paul Davidson, *post Keynesian Macroeconomic Theory: A Foundation for Successful Economic Policy for the Twenty-First Century*. Second Ed. Northampton, MA: Edward Elgar, 2011.
- Mark Iavio, *post Keynesian Economics: New Foundations*, Northampton, MA: Edward Elgar, 2015.

<sup>۱۰۸</sup> - کتاب لاووی تحت عنوان مقدمه ای بر تفکرات اقتصادی پسا کینزی توسط مهرداد ملایی ترجمه و در سال ۱۳۹۴ توسط انتشارات دنیای اقتصاد به چاپ رسیده است.

<sup>109</sup> - Jan Kregel

<sup>110</sup> - *Journal of post Keynesian Economics*

<sup>111</sup> - *Journal of Cambridge Economics*

<sup>112</sup> - *Review of Keynesian Economics*

<sup>113</sup> - mixed economy

کشیده شد. رادیکال‌ها از تعهد لیبرال‌های نوین به حمایت از مالکیت خصوصی و بازار و پس راندن تلاش‌هایی که برای بهبود عدالت، ترمیم دموکراسی و حمایت از محیط زیست صورت می‌گرفت، انتقاد می‌کردند. لیبرال‌های کلاسیک از سمت مخالف حمله می‌کردند و لیبرالیسم نوین را به محدود کردن رشد و رونق اقتصادی از طریق تضعیف حقوق مالکیت و تنظیم بازارها به امید دستیابی به عدالت اجتماعی، متهم می‌کردند. محافظه‌کاران با پیوستن به این جنگ مغلوبه، لیبرال‌های نوین را متهم به تخریب اخلاق و جماعت‌های سنتی می‌کردند. با این همه در اغلب کشورهای پیشرفته به رغم شدت این جنگ‌های ایدئولوژیک، لیبرالیسم نوین به مثابه یک نیروی عمده ایدئولوژیک، به حیات خود ادامه داد.

مشکلاتی که لیبرالیسم نوین با آن مواجه است را می‌توان به چهار عامل نسبت داد. نخست آن که در بستر نرخ‌های رشد آهسته‌تر و بیکاری بالا، تلاش‌های لیبرال‌های نوین برای کمک به گروه‌های کمتر برخوردار، به نحو روز افزونی به هزینه شهروندان دیگر تمام می‌شود. لستر تارو<sup>۱۱۴</sup>، اصطلاح "جامعه جمع صفر"<sup>۱۱۵</sup> را برای توضیح اقتصاد بدون رشدی که در آن، سود یک گروه زیان گروه دیگر است، وضع کرد<sup>۱۱۶</sup>. در جامعه با جمع صفر، سیاست‌های باز توزیعی می‌تواند موجب نارضایتی و خشم مردم شود و از آن طریق حمایت عمومی را از لیبرالیسم نوین کاهش دهد.

دوم آن که لیبرالیسم نوین بر ارزش‌های جهان‌شمولی همچون عدالت و حقوق بشر تاکید دارد که با دلبستگی شهروندان به ارزش‌ها و فرهنگی‌های خاص تعارض دارد. تصور می‌شود که لیبرالیسم نوین بر سر مسائلی از رفاه گرفته تا عدالت جزایی، گویی از حقوق مجرد دفاع می‌کند؛ اما نسبت به آرزوها و منافع افراد یا گروه‌های خاص بی‌توجه است. به همین دلیل، منتقدان، لیبرالیسم نوین را مسئول افول استانداردهای اخلاقی و از میان رفتن فرهنگ‌های سنتی می‌دانند.

سوم آن که، جهانی شدن فعالیت اقتصادی، فشارهای رقابتی شدیدی بر همه کشورها وارد آورده است تا هرگونه مقررات یا نهادهایی را که موجب افزایش هزینه‌های تولید برای کسب و کارهای داخلی می‌شود، از میان بردارند. تمایل به جذب کسب و کارهای جدید و سرمایه‌گذاری خارجی، دولت‌ها را بر می‌انگیزد که مقررات زیست‌محیطی را آسان کنند، اجرای قوانین ضد تراست را سست کنند، اتحادیه‌های کارگری را تضعیف کنند، مالیات‌ها را کاهش دهند و محدودیت‌های حرکت سرمایه مالی را بین کشورها از میان بردارند.

---

<sup>114</sup> - Lester Thurow

<sup>115</sup> - zero-sum society

<sup>116</sup> - Lester Thurow, *The Zero-Sum society: distribution and the Possibilities for Change*, reprint edition. New York: Basic Books, 2001.

نهایتاً، چون لیبرالیسم نوین ارزش های بر گرفته از ایدئولوژی های متعارض را درهم آمیخته است، فاقد یک چشم انداز روشن و سازگار از نفع عمومی است و به همین جهت هیچ معیار محکمی که بوسیله آن عملکرد بازار یا دولت را ارزیابی کند، ندارد. از یک سو، دلبستگی لیبرالیسم نوین به فردگرایی، ترجیحات فردی را تبدیل به منبع غایی عدالت اجتماعی می کند؛ از سوی دیگر، لیبرالیسم نوین، متعهد به ایده ال هایی همچون عدالت اجتماعی است، ولو آن که رسیدن به این هدف، مستلزم تعدیل سازوکار بازار توسط دولت باشد. با توجه به این تناقض، همین که منافع منتفع شوندگان از بازار در خطر باشد، معیاری از عدالت یا نفع عمومی لازم است تا جهت فعالیت های دولت را تعیین کند و انسجام آن تضمین نماید.

لیبرال های نوین برای حل این معما با انتخاب هایی مواجه اند. آنها می توانند به پذیرند که نظریه ای در باب عدالت ندارند. در این صورت، هم بازار و هم دولت را از مشروعیت اخلاقی محکم، محروم خواهند کرد. یا آن که اصول مشخص اخلاقی را برای تعریف روشن از نفع عمومی ارایه دهند. اما انتخاب مسیر دوم، لیبرال های نوین را به مداخله دولت به منظور سازگار کردن جامعه با اصول عدالت متعهد خواهد کرد. تعلق خاطر اغلب لیبرال های نوین به مفاهیم نسبیت اخلاقی، تکثر گرایی، تنوع و مدارا بیشتر از آن است که بتوانند از تعریف دقیقی از عدالت حمایت کنند و چنین نقش مهمی را بر عهده دولت بگذارند.

برای کسانی که محافظه کاری، لیبرالیسم کلاسیک و رادیکالیسم را غیر قابل پذیرش می دانند، ماهیت تلفیقی لیبرالیسم نوین و ماهیت آشتی جویانه آن همچنان پر جاذبه خواهد ماند. طرفداران لیبرالیسم نوین، هیچ راه حل نهایی برای رفع تعارض میان حقوق بشر و حقوق مالکیت، میان آزادی و برابری یا میان فردگرایی و جمع گرایی، ندارند و ادعا می کنند که این تنش ها میان ایده ال های مخالف، به خصلت تقلیل ناپذیر هستی انسان مربوط می شود.

-----  
-----